

دولت عراقی

(در جستجوی بنیادهای کهن سیاست عراق جدید)

سید جواد ظاهایی

چکیده: در این مطالعه به تبیین مفهوم «دولت عراقی»، ریشه‌ها و عوامل سازنده آن و محورهای دقیق تداوم این دولت پرداخته می‌شود. این کار عمدتاً از طریق ایجاد تناظری تاریخی بین اجتماع عراقی (مفهومی عمدتاً تابع وحدت جغرافیایی و کثرت قومی) و سیاست تاریخی عراق پی گرفته شده و نتیجه‌گیری می‌شود که تاریخ عراق در گذشته و حال، بنیاداً چیزی جز تاریخ «دولت عراقی» نیست. با این حال حسب تناظری که یاد شد، به ملیت عراقی نیز در سطح نسبتاً گسترده‌ای عطف توجه می‌شود. در انتها کوشش می‌گردد درکی کلان از جامعه ملی و دولت عراقی بدست داده شود.

مقدمه

دو حمله نظامی عراق به دو کشور همسایه و درگیر شدن در یک رویارویی دهساله با بعضی از دول غربی به رهبری آمریکا این سؤال را بوجود آورده است که تا چه حد این تهاجم‌ها ریشه در میراث کهن آن کشور دارد. مع الوصف این پرسش همگان را به خود مشغول نکرده است. بسیاری از تحلیل‌گران متأثر از حوزه علمی روابط بین‌الملل، عمیقاً سرخوش از مفاهیم این رشته، با مشاهده تهاجمات ارتش عراق خللی در باورهایشان راه ندادند و به سادگی فرض کردند که تهاجم صدام در هر دو مورد دلایلی به هر حال شناخته شده و متعارف دارد. از ناحیه همین

دلایل به هرحال شناخته، اینک ما به تسلسلی از تحلیل‌های کمابیش مشابه در خصوص تهاجمات یاد شده مواجهیم؛ تحلیل‌هایی که طی آن، با تأکیدی کم یا زیاد، عامل (یا عوامل) خارجی مهم‌ترین متغیر تعیین‌کننده فرض می‌شود. مسأله در واقع عبارت از کلیشه‌های مفهومی رایج و مطلوب‌الطبع حوزه علمی (دیسپلین) روابط بین‌الملل بویژه در مکتب آمریکایی آن است که بیشتر تحولات بین‌المللی را هر قدر برجسته، جز تفاسیری عینی و مؤید بر همان ابزارهای تحلیلی نمی‌انگارد. ابزارهای تحلیلی موجود در این حوزه علمی، عملاً سازنده این فرض روانشناسانه شده‌اند که در جهان سیاست بین‌المللی هر تحولی در قالب روندهای عام شناسایی شده و هنجارهای تحلیلی موجود قابل درک است و هیچ چیز نمی‌تواند تا آن حد خارق‌العاده باشد که ضرورت فرارفتن از اصول موضوعه این حوزه علمی را ایجاب کند. در این سیاق فکری تحلیلی قدرتمند و دامن‌گستر، آنچه که به راحتی قربانی می‌شود، نیروهای ژرفی در تاریخ و فرهنگ کشورها (و مشخصاً کشورهای شرقی) است که گاه مستقل از ضروریات و شرایط بین‌المللی به مرحله تعیین‌کنندگی می‌رسند. تحرکات امپریالیستی عراق در دهه اخیر از آن دسته تحولاتی است که برای تبیین آن، به ملاحظاتی فراتر از شرایط و موجبات کنونی بین‌المللی احساس نیاز می‌شود.

از دیدگاه این مطالعه، یکی از ضرورت‌هایی که با توجه به تحرکات تجاوزطلبانه سال‌های اخیر دولت عراق ایجاد شد، ضرورت بازخوانی هویت تاریخی دولت عراقی است. درک ما از مفهوم «دولت عراقی» حاصل ترکیب سه عامل است که از گذشته به حال در رسیده و به طور عمودی بر هم بار شده‌اند: ۱- تاریخ پرتلاطم سرزمین بین دو رود (مسوپوتومیا) که سرانجام به آگاهی اندوهبار جاری در سیاست معاصر جناح شرقی جهان عرب یعنی عراق انجامید، ۲- اندیشه ناسیونالیستی توأمان عرب-عراقی به عنوان تجلی این آگاهی تاریخی اندوهبار در اندیشه سیاسی معاصر این کشور که اوج خود را در شاخه عراقی تفکر رومانتیکی بعث می‌یابد و سرانجام، ۳- مردی نادرالوجود یعنی صدام حسین که توانایی‌اش در پیوندزدن پراگماتیسم (مصلحت‌گرایی) تام سیاسی با رومانتیسیسم تاریخی بعث، تفکر ریشه داشتن سیاست خونبار عراق مدرن را در گذشته‌های تاریخی آن به ذهن متبادر می‌کند.

از آنجا که دولت‌های همسایه در روابط خود با یکدیگر، علاوه بر دانش‌های کارشناسی، نیازمند شناخت‌ها و استنباطات پایه‌ای و معتبر نیز هستند، امید می‌رود افزایش مطالعاتی از این دست در جهت نیل به هدف یاد شده، گامی فراپیش باشد.

زمینه

تصور اینکه چیزی در خلاء آغاز شود، بسیار دشوار است. سال‌ها قبل از آغاز مسایل دهه اخیر در منطقه خلیج فارس بسیاری از ناظران مسایل عراق و از آن میان کسانی چون هلن متز H.C.Metz و کریستین موس هلمز K.M.Helms این اعتقاد را مطرح کرده بودند که «سیاست عراق در دوره معاصر، ریشه در تاریخ باستان این کشور دارد»^(۱) در هر حال، اینکه «موضوعات مهم تاریخ [کنونی] عراق در دوران کهن این کشور ظاهر می‌شود»^(۲) وجه اشتراک بسیاری از صاحب‌نظران مسایل سیاست و حکومت در عراق است. بسیاری از این صاحب‌نظران البته خود عراقی بوده، در عقیده خود به تداوم تاریخ عراق از تعصبات ملی و ملی‌گرایی برکنار نبوده‌اند (کسانی همچون شهاب‌الدین صراف و داودالبصری)؛ باین وصف چنین اعتقادی فقط به مورخین ملی‌گرای عراقی محدود نمی‌شود و در میان صاحب‌نظران غربی نیز طرفداران فراوان دارد. به طور کلی لازم است که ابعاد سیاست عراق امروز در هر پژوهشی، به مدد فرض تداوم یک یا چند مشخصه اساسی تاریخی مورد لحاظ قرار گیرد؛ در غیر این صورت توصیفاتی اغلب کسالت‌آور از متغیرهای گوناگون و پراکنده و عدم آرایه و ویژگیها و روابط پایدار و تعیین‌کننده، آنچنان که هم اکنون معمولاً با آن مواجهیم، طبیعت‌جامعیت‌گرا و غایت‌طلب ذهن بشری را همواره منتظر و ناراضی باقی خواهد گذارد.

در این مطالعه، ما بدنبال درک جریاناتی هستیم که تا به امروز در عرصه سیاست و حکومت عراق قدرتمندانه به خود تداوم بخشیده‌اند. گو اینکه با کوشش در بررسی و درک روابط میان عراق باستان و عراق مدرن، ناچار از تقبل بالاترین حد از تجرید و بلند پروازی نظری هستیم،^(۳) اما در نهایت، از این کارگریزی نیست، چه اینکه جلوه‌های تداوم از همان آغاز جلب توجه می‌کنند. تاریخ طولانی روابط جلگه‌نشینان با کوه‌نشینان، ایجابات ناشی از حیات مدنی بر کناره رودهای دجله و فرات مثل ضرورت کاربرد و گسترش مهارتهای استفاده از آب، بی‌حفاظی طبیعی که در سرزمین‌های جنوبی عراق وجود داشت و آمدوشد لاینقطع اقوام و فرهنگها بر این منطقه و سرانجام، نظامی‌گری شدید و برجسته در تمامی طول تاریخ عراق، از زمره ویژگیهایی است که هم اکنون نیز در سیاست عراق جاری است. اهمیت برجسته هر یک از متغیرهای یاد شده را در دنباله بیشتر خواهیم دانست. اگر از مسایل جغرافیایی بگذریم که به صورت اولیه خود قابل رؤیت هستند (رودها، کوهها، دشت‌های باز و جلگه‌ها)، از نظر فرهنگی نیز در عراق ویژگی‌های پایداری می‌یابیم که قرون و اعصار را در برمی‌گیرد. عراق همواره سرزمین آمدوشد

اندیشه‌ها و آیین‌ها بوده است. قبل از ظهور اسلام، بین‌النهرین واسطهٔ ورود مسیحیت به ایران بود. مأمّن آیین‌ها بودن، خود بخود استعداد تاریخی اندیشه‌پذیری (و نه لزوماً اندیشه‌زایی) را در عراق پدید آورده است.^(۴) سرزمین بین‌النهرین ادیان و آیین‌های بسیاری را تجربه کرده و در هر تجربه، خود به عنوان بستری تعیین‌کننده و پراهمیت ظاهر می‌شده است. بعدها، در دوران زوال امپراتوری عثمانی نیز عراق به کانون تمایلات پان‌عربیستی و ملی‌گرایی بدل شد.^(۵) ساطع‌الحصری، آموزگار ملی‌گرای عرب و مشهور به فیختهٔ اعراب، جایی را بهتر از عراق برای آزمون ایده‌هایش نیافت.^(۶) رهبران کنونی عراق به همراه نظام آموزش و پرورش این کشور از حدود ۵۰ سال پیش به این سو، به شدت تحت تأثیر آموزه‌های او بوده‌اند.^(۷)

اندیشه‌پذیری جامعهٔ بین‌النهرینی خود بیان دیگری از انعطاف فرهنگی این منطقه است. گذر بی‌پایان مهاجرین و مهاجمین (عملاً فرق چندانی میان این دو نبوده است؛ زیرا مهاجمین می‌آمدند که بمانند و اغلب چنین می‌شد.) به خودی‌خود گذر فرهنگ‌ها، عادات و رسوم مختلف نیز بود. حتی آتش زدن شهرها نیز صرفاً اقدامی خشونت‌بار و جنگی نبود، بلکه علاوه بر آن تبلوری از آمدن یک فرهنگ دیگر بود^(۸). ماکس وبر که از این به بعد، با او به عنوان یک مورخ اجتماعی سروکار خواهیم داشت، این مطلب را به شیوهٔ انتزاعی تری بیان کرده است: «شهر در هر جایی که پیدا شد، اساساً به مفهوم بازسازی یک محیط از سوی مردمی بود که قبلاً نسبت به آن محیط بیگانه و ناسازگار بوده‌اند.»^(۹) آتش زدن محیط‌های ناهمگن، گاه، آغاز یک بازسازی است؛ به ویژه اینکه اصولاً «شهر در هر دوره‌ای که پدیدار شده، با مهاجرت ساکنان آن از خارج نمایان شده است.»^(۱۰)

به هر حال در عراق شیوه‌های مختلف زیست و نگرش و فرهنگ‌ها بر روی هم انباشته می‌شدند و نتیجتاً تعارض جهان‌های ذهنی، ظهور اجماع قومی و همبستگی درگستره‌ای تاریخی را هر دم به تأخیر می‌انداخت. بی‌جهت نیست که «ملیت عراقی بسیار دیر شکل گرفت.»^(۱۱) به واقع، نوعی رخوت فرهنگی تدریجاً پدید آمد که بواسطهٔ آن ورود آزادانهٔ فرهنگ‌ها حساسیت و واکنشی ایجاد نمی‌کرد؛ چه اینکه اصولاً واحد اجتماعی همگنی وجود نداشت.

بدین‌گونه، اندیشه و طبیعت خود را بر بین‌النهرین تحمیل می‌کردند. دو متغیّر یاد شده بی‌تردید برای بین‌النهرین هویتی رقم می‌زدند؛ گرچه وحدت درخوری بدان نبخشیده و اصولاً مانع آن می‌شدند. هویت‌گو که وجود داشت، اما هیچ‌گاه به عرصه خود آگاهی انسان بین‌النهرینی

نرسید. او، اسیر سابق‌های ناخودآگاه، هرگز متوجه خود نشد. او با وجود داشتن خصلتی منفعل و نه فعال، همواره بستر وقایع بود، نه عامل آن.^(۱۲) با این حال، هویت بدون خودآگاهی هم وجود دارد. عراق باستان هویت داشت و این هویت در تداوم بود. اما با وجود این تداوم، وجود ملت عراق و تاریخ آن به سختی قابل اثبات است. چنانکه در پی خواهیم دانست، هویت بین‌النهرین که در طول چند هزار سال پدید آمده، اثباتگر موجودیت تاریخی «دولت عراقی» است. به دیگر سخن، موجودیت تاریخی عراق، نه از طریق ملت که از طریق «دولت عراقی» تعریف می‌شود. حداقل تا سالهای دهه ۳۰ قرن بیستم میلادی (زمان استقلال صوری - حقوقی عراق)، ملیت عراقی وجود نداشت. در تایید این مطلب، کسی بهتر از ملک فیصل اول، نخستین حاکم دولت مستقل عراق و بنیانگذار وحدت سیاسی این کشور در دوران مدرن (۱۹۳۲) نمی‌تواند شهادت دهد: «چیزی به نام ملت عراق وجود ندارد. اینها توده انبوهی از موجودات انسانی و فاقد هرگونه آرمان میهن‌پرستی و آکنده از سنت‌های مذهبی و خرافی هستند که هیچ رشته مشترکی آنها را به هم پیوند نمی‌دهد؛ حاضرند هرگونه تهمت و غیبتی را بشنوند، گرایش به هرج و مرج دارند و همیشه آماده‌اند علیه هر حکومتی قیام کنند.»^(۱۳) بدین ترتیب نکته‌ای را که نباید از یاد برد، آن است که مفهوم هویت بین‌النهرین به استثنای دو دوره محدود از تاریخ این کشور که بعداً مورد بحث قرار می‌گیرد، ناظر بر عملکرد دولت عراقی است.

علاوه بر هویت، این دولت در هر زمان واجد مرزهایی خاص خویش نیز بود؛ اما از آن سو، مرزهای عراق همیشه بیانگر حدود دولت عراق نبوده است. هر دو مقوله تاکنون تداوم یافته‌اند، بی آنکه لزوماً در هر زمان در انطباق کامل با هم باشند. حتی هم اکنون نیز بیشتر از $\frac{۱}{۴}$ مرزهای طبیعی و تاریخی عراق خارج از کنترل دولت فعلی عراق قرار دارد. به هر حال «دولت عراق» مرزهای طبیعی جغرافیایی این کشور را مرزهای سیاسی خویش می‌انگارد. میل به اعاده این حاکمیت بر مرزها، یکی از متغیرهای اساسی است که موجب رفتارهای سیاسی دولت عراقی را بر می‌سازد.^(۱۴) ویژگیها و عوامل سازنده این دولت در اوراق آتی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. در اینجا این پرسش اولویت دارد که به راستی تا چه اندازه ظهور واحد تاریخی عراق در کلیت خود مدیون دولت عراقی است. آنچه که موقتاً می‌توان بدان اشاره کرد این است که دولت بین‌النهرین به صورت قدرتمندانه‌ای یکی از ویژگیهای اساسی کشور عراق را رقم می‌زند.^(۱۵) آنچه را که با تساهل بتوان «ملیت تاریخی عراق» نامید، جز توده‌ای شن مانند (با هم ولی بی هم) که به سبب جدایی روان‌هایشان، استعداد خوبی برای تن سپردن به هر حاکم ستمگری داشته‌اند،

نبوده است. تاریخ دولت عراقی به خوبی به ما می‌آموزد که «جامعه توده‌ای» را نباید پدیده‌ای مدرن و محصول انقلابات صنعتی دانست. هم به لحاظ تاریخی و هم حقوقی، دشوار است توده‌هایی را که با یکدیگر پیوستگی‌های عاطفی و فرهنگی نداشته‌اند، ملت-در معنای جمعیتی متحد- بخوانیم. سامرالخلیل در تحلیل‌های جامعه‌شناختی-سیاسی خود (جمهوری وحشت)، بر همین نکته بسیار پافشاری می‌کند. فراتر از این، یاپ حتی وجود کشور عراق را در قرن نوزدهم منکر می‌شود. از نظر او «از لحاظ تاریخی بی‌مورد است که بخواهیم تاریخ عراق را در قرن نوزدهم بنویسیم.»^(۱۶) مع‌الوصف این رأی اندکی زیاده‌سیاسی به نظر می‌رسد. ملیت عراقی هم اکنون وجود دارد. آحاد سازنده این ملت در زمان ساسانیان وارد این سرزمین شدند.^(۱۷) اما آنها تا زمان ظهور امپریالیسم در میان ملل آسیای غربی به ملت بدل نشدند. به بیان دیگر، موجودیت آنان با تلقی نوینی از یک واحد ملی همخوانی نداشت.

چنانکه می‌دانیم ورود امپریالیسم یا تمدن غربی به برخی جوامع کمتر توسعه یافته علاوه بر مسایل دیگر، به آنان خودآگاهی یا حساسیت به این که وجود دارند را نیز اعطا کرده است. فرد عراقی که تا نیمه دوم قرن نوزدهم هنوز از وضعیت باستانی خود خارج نشده بود، به یمن حضور مادی و ملموس امپریالیسم، وجود یا هویت خویش را به تدریج به عرصه خودآگاهی‌اش انتقال می‌دهد و تاریخ ملی خود را آغاز می‌کند. عراقی می‌فهمد که پس تاکنون وجود داشته است. خودآگاهی فرد عراقی در انتهای این قرن، خودآگاهی‌ای ملی است. این خودآگاهی به هر حال پدیده‌ای جدید (مدرن) است. کارل یاسپرس K.Jaspers به عنوان یک فیلسوف تاریخ، این اعتقاد را مطرح می‌کند که عدم خودآگاهی فرد عراقی (یعنی عدم آگاهی به خود، به جامعه و محیط)، در سطحی تاریخی و تمدنی وجود داشته است.^(۱۸) از حدود سه هزار سال پیش (تاریخ شناخته شده بین‌النهرین) تا آغاز قرن حاضر، عدم خودآگاهی یا عدم اشعار به هویت را می‌توان بخشی اساسی از هویت تاریخی بین‌النهرین تصور کرد.

وجود صعوبت در به تصور کشیدن وحدت تاریخی آحاد عراقی (صعوبتی که در مورد ایرانیان، چینی‌ها، هندیان یا مغولان وجود ندارد)، به معنای فقدان «فرد عراقی» نیست؛ بلکه بدین معناست که آحاد عراقی (مفهومی اعم از ساکنین یکجانشین یا مهاجرین ماندگار) وحدتی از رویه‌های جمعی، تصورات عمومی و غیره را خلق نکردند که سپس به موضوع تداوم یک سیاست قومی خاص در تاریخ بدل شود. اقتدار، حسب یک توافق عام، از طریق نوعی اجماع که به جای افراد، نسل‌ها در آن دخیلند، به یک فرد یا هیأت محدود اداره‌کننده اعطا می‌شود؛ جامعه

به تدریج بر اثر همسازی در برخی اصول معنوی و اجتماعی، ظهور دولت یا اقتدار سازمان یافته‌ای را سبب می‌شود که حسب قاعده باید برای جامعه بر جامعه حکم براند. در این حال، دولت، ماهیت و صفت شناسای خود را از جامعه و سنت‌های عتیق آن به وام می‌گیرد. اصطلاح هگلی «جامعه تاریخی» گویای چنین جامعه‌ای است. اما اجتماعی که همچون یک تپه شنی به وسیله وزش بادهای خشونت از یکسو و وحشت از سوی دیگر به هر شکل و صورتی تغییر می‌یابد، فاقد اجتماعی است که بتواند از بطن خود دولتی بزایاند. هگل در پدیده‌شناسی روح جوامع و اقوامی را که در تاریخ خود، نشانه‌های اقتدار سازمان یافته را به محقق ارائه ندهند (اکراد، ارامنه، برخی اقوام شبه جزیره بالکان)، جوامع غیر تاریخی می‌خواند؛ جوامعی که نمی‌توانند اعطاگر هویتی به حکام خود باشند و به واقع آن را پدید آورند.^(۱۸) بر همین مسیر است که رابطه‌ای کاملاً به عکس، امکان صدق می‌یابد: دولتی مستغنی از عوامل موجبه اجتماعی در هستی خویش، به لحاظ تاریخی به یک اجتماع هویت می‌بخشد. اما در این معنا، هویت چیزی بیشتر از امکان شناسایی یک هستی کم رفق و رقیق نیست؛ ماهیات جمعی برجسته‌ای خلق نمی‌شود و هویت غلظت نمی‌گیرد. فقط اولویت امر سیاسی بر امر اجتماعی تبلور می‌یابد: دولت فعال و جامعه منفعل. دولت (بیانی از اراده شاهان و شیوه‌های عمل آنان) ابتکار عمل خود را به آحاد ذره شده اجتماع خود اعطا نمی‌کند. حتی به عکس، قدرت دولت برای سلطه بر «گوناگونی‌های جمعی» خشونت را پدید می‌آورد و خشونت به میزان شدت خود، هر چه بیشتر انسان‌ها را از هم جدا و متفرد می‌سازد. تحمل تفرقه و پراکندگی - به ویژه اگر استعداد سیاسی شدن در آنها مندرج باشد - برای دولتی که به اقتدار مطلق گرایش دارد، بسیار دشوار است. در غیاب روحیات جمعی یا تمایلات عاطفی مشترک که در جهت خلق یک دولت افراد اجتماع را همسو سازد، برای ایجاد پیوند به ناچار عنصر جباریت به میان می‌آید. «خشونت معروف سیاست عراق»^(۲۰) از همین جا ناشی می‌شود. در واقع، تاریخ هر کشوری عمدتاً سیاسی است. اما به نظر می‌رسد مفهوم «عراق» در تاریخ، به میزان بیشتری مدیون عملکرد دولت عراقی است.

چنانکه یاد شد، هویت تاریخی بین‌النهرین و انسان آن (فرد عراقی) با ظهور عصر امپریالیسم به خود آگاهی رسید. آغاز ظهور امپریالیسم در عراق، تقریباً مقارن با ظهور ملت عراق یا جامعه ملی عراقی بود. تحت تاثیر ورود قدرتمندانه و مؤثر ملتها در صحنه سیاست‌های اروپایی که از مشخصه‌های پایان جنگ جهانی اول بود، سالیانی بعد بر حسب صلاحدید

دولت‌های قدرتمند آن دوران، لازم آمد که اجتماع عراقی هم نشانه‌هایی از حضور خود در صحنه سیاست جهان را بروز دهد. در این حال، به گونه‌ای قابل تأمل، عراقی‌ها و در رأس آنان روشنفکران و نظامیان این کشور از طریق مشی ناسیونالیسم (تأکید بر موجودیت ملت) خود را تبلور بخشیدند. از یک دیدگاه، انتخاب بی‌گفتگوی ناسیونالیسم از سوی عراقی‌ها، که به صورتی کاملاً متمایز از اعراب دیگر مناطق بود،^(۲۱) نیروی عظیم نهفته در هویت سیاسی کشورشان را نشان می‌داد؛ هویتی که تا صدها سال مجال یا توانایی جاری شدن را نداشت.

عصر امپریالیسم آن‌گونه که مشهورتر است از حدود ۱۰ سال مانده به آغاز قرن بیستم آغاز شد. به بیان دیگر، این عصر را می‌توان عصر آغاز مرحله جهانی نظام ملت-کشوری دانست. فرهنگ ملت-کشوری بیش از هر چیز در جهان، توسط امپریالیسم بسط یافت. ملیت عراقی از این رو پدیده جدیدی است،^(۲۲) که مدت زیادی از زمان شروع نمادسازی‌های ملی یا روندهای حقوقی-سیاسی ملت‌سازی آن نمی‌گذرد و باز، از این رو که مدت اندکی از آن زمانی می‌گذرد که عراقی‌ها آموختند بر خویشتن از طریق اقوام دیگر تأکید کنند. این یک وجه اساسی از احساس نوظهور ملی‌گرایی بود. به این ترتیب مفهوم عراقی به عنوان یک ملیت، عمدتاً مفهومی مبتنی بر تناظر با کشورهای دیگر است. اما ملی‌گرایان عراقی به میزانی بیشتر از کشورهای عرب همجوار به مفهوم غیر، دلبستگی نشان دادند. در نتیجه درون و بیرون عراق در ارتباطی حساس با یکدیگر قرار گرفتند. بی‌جهت نیست که آکسل‌گارد (Axel gard) می‌گوید: «چشم‌اندازهای داخلی عراق از چشم‌اندازهای خارجی آن جدایی ناپذیر است».^(۲۳) به طور کلی می‌توان گفت که در آسیا، درمیان ملل کهنی همچون چین و هند که به طور فی‌نفسه و مستقل از ایجابات دوران مدرن وجود و هویت دارند، عراق حکمی به کلی متفاوت دارد. اما این نکته از اهمیت کمتری برخوردار است؛ مهمتر آن است که با ظهور امپریالیسم و آغاز خیزش‌های ملی ملهم از ایده ملی‌گرایی، سنت‌های خشن جاری در چندین هزار سال تاریخ بین‌النهرین هم به ضمیر خودآگاه فرد عراقی سرازیر شد. گویی ناگاه او متوجه چیزی شد که به مدت هزاران سال از آن غافل بوده است. عراقی فهمید اجتماعی که او آن را «جامعه ملی» می‌انگاشت، در واقع حدود ۷ هزار سال عمر داشته است؛ به یاد آورد که در محل کنونی خانه وی، اعصار زرین تمدن بشری سپری شده و او اینک میراث‌دار یک گذشته پرشکوه است. این احساس برجسته در میان عراقی‌های معاصر و به ویژه روشنفکران و سیاستمداران آنها که «هم اکنون نیز همچون قبل آنها متمایز از دیگر اعراب خاورمیانه هستند»^(۲۴) از همان جا ناشی می‌شد.

بدین ترتیب، به یمن گسترش ارزشها و نهادهای تمدنی جدید، عراق کهن در عراق معاصر باز نمود یافت. اما نباید گمان برد که به این لحاظ، فقط «افتخارات» تاریخ بین‌النهرین به عرصه خودآگاهی «ملی» فرد عراقی در رسید؛ علاوه بر افتخارات، شکوه و دیگر جنبه‌های مثبت، روحیات و رفتارهای جاری تمدن بین‌النهرین هم چنانکه خواهیم دید (و مهم است که این بار در عرصه ناخودآگاه) در جامعه عراقی مجال نمود یافت. به بیان دیگر، رفتارهای مستمر و قابل درک دولت در بین‌النهرین، در رفتارهای دولت مدرن عراق تجلی یافت و ثابت کرد که تاریخ دولت در عراق یا دولت عراقی یک تاریخ واحد بوده و گسستی نپذیرفته است.

«چرا» و «چگونه» سنت‌های رفتاری و ویژگی‌های دولت بین‌النهرین در عراق مدرن جاری می‌شود؟ چرا از زمان تاریخ باستان عراق (دوران قبل از ۵۳۹ ق.م) تا ظهور سیاست عراق مدرن (جامعه تحدید شده + دولت ملی = عراق به عنوان یک ملت-کشور)، نشانی از این سنت‌ها و رفتارهای ریشه‌ای به چشم نمی‌آید؟ در اینجا ابتدا به تبیین ملیت عراقی پرداخته و سپس به رفتارهای ریشه‌ای دولت بین‌النهرین و واکاوی عناصر تشکیل دهنده آن می‌پردازیم.

درباره بحران ملیت عراقی

تاریخ عراق باستان، اگر مبدأ تصور خود را از زمان وحدت سیاسی آن سامان قرار دهیم که تصور متعارفی است، به دو هزاروپانصد تا سه هزار سال پیش از میلاد می‌رسد که طی آن اقوام سومر (Sumer) و اکد (Akkad) تحت رهبری سارگون (Sargon) اولین وحدت سیاسی برجسته و مهم را در تاریخ بین‌النهرین تجربه کردند. از نظر سیاسی، عراق باستان از این دوره تا سال ۵۳۹ ق.م که طی آن ایرانیان به رهبری کوروش کبیر دولت عراق باستان (در عصر کلدانیان یا بابل جدید) را سرنگون می‌کنند، تداوم می‌یابد. در طول این دوره دو هزار یا دو هزاروپانصد ساله صرفاً بومیان یا اقوام ساکن در منطقه عمومی بین‌النهرین بر این کشور حکم می‌رانده‌اند. اقوام شمالی اغلب بر اقوام ساکن در مناطق میانی یا جنوبی هجوم می‌آوردند. اما به هر حال اقوام شمالی تر در بیشتر موارد خارج از منطقه عمومی بین‌النهرین نبوده‌اند. این منطقه از سه قسمت تشکیل می‌شود: منطقه پست جنوبی، کوههای شرقی و شمالی پیرامون این منطقه و حاشیه بیابانی غرب. در تمام طول تاریخ عراق باستان که بوسیله ایرانیان قطع می‌شود، بر عراق، عراقی‌ها حکم می‌رانند. از سال ۵۳۹ ق.م به بعد در صحنه سیاست عراق از فرد عراقی و به طریق اولی از جامعه عراقی نشانی یافت نمی‌شود؛ گویی فرد عراقی از تاریخ عراق حذف می‌شود. از سال یاد شده قبل از میلاد تا سال‌های دهه ۳۰ قرن بیستم، یعنی زمانی حدود ۲۴۰۰

سال، بر عراق اقوامی غیر از اقوام ساکن در بین‌النهرین حکم می‌راندند. آنها به ترتیب توالی تاریخی، ایرانیان، یونانیان، اعراب، مغولان، عثمانیان و این اواخر دولت‌هایی از اروپای غربی با نفوذ ویژه خود بوده‌اند. للوید می‌گوید: «بزرگترین تقسیم‌بندی ممکن درباره تاریخ عراق به وسیله تسلسل ظهور فاتحان خارجی در عراق ممکن می‌شود».^(۲۵) علی ظریف‌الاعظمی که یک مورخ عراقی الاصل است، اعتقاد دارد که در گستره کلی تاریخ بین‌النهرین از هفت هزار سال قبل از میلاد تا سال ۱۹۱۷ میلادی، حدود ۶۰۶۰ سال آن را اقوامی بیگانه همچون مغول، کرد، ترکمان، یونانی و ترک بر این منطقه حکم رانده‌اند. این نویسنده تاریخ حکومت‌های ایرانی بر عراق را، نظر به رقم بالایی که از آن برخوردار است، جداگانه محاسبه کرده افزوده است که از تاریخ یاد شده که در جمع ۸۹۱۷ سال می‌شود (۷۰۰۰-ق.م تا ۱۹۱۷)، ۱۷۰۵ سال توسط اقوام و حکومت‌های ایرانی بر عراق حکم رانده شده است.^(۲۶) این در حالی است که بیش از یکصد سال حکومت عباسیان (۱۲۸۵-۱۱۵۵ م.) را که روح و فکر و حتی آداب و رفتارهای ایرانی بر آن حاکم بود، ایرانی‌نیا نگاریم. این مسأله در دوره ۲۵۰ ساله حکومت مغولان که در زمان عمده‌ای از آن، حاکمیت سیاسی مغولان با کارگزاری‌های اداری و نفوذ فرهنگی ایرانیان همراه بود، بیشتر صدق می‌کند. تأثیر فرهنگ و روحیات ایرانی بر سرزمین عراق در طی ۳۶۰ سال حاکمیت عثمانی‌ها بر آنجا نیز همچنان تداوم داشت؛ به ویژه که در اواخر قرن نوزده امپراتوری عثمانی دخالت مستقیمی در اداره استانهای جنوبی خود نمی‌کرد. موس‌هلمز حتی کنترل امپراتوری عثمانی بر عراق را از سال ۱۶۳۸ تا جنگ اول جهانی (چیزی نزدیک به ۳۰۰ سال) یک کنترل اسمی و صوری می‌خواند.^(۲۷) به واقع حاکمیت سیاسی عثمانیان در طول سه قرن و نیم بر عراق با نفوذهای فرهنگی ایرانیان همراه بوده است. به تعبیری صریح‌تر، نفوذ فرهنگی ایران بر منطقه عراق در سراسر دوران قاجاریه نیز استمرار داشت. بنابراین، به ۱۷۰۵ سال حاکمیت مستقیم ایرانیان بر عراق باید دستکم ۵۰۰ سال تأثیرگذاری ممتد ایرانیان را نیز بر این کشور افزود.^(۲۸) اگر بخواهیم اندکی با تسامح به قضیه بنگریم باید از زمانی بیش از دو هزار سال سخن بگوییم که در آن، عراق زیر سایه سنگین همسایه شرقی خود قرار داشت.^(۲۹) روشن است که بدین ترتیب، نمی‌توان تاریخ دقیق یا حتی نسبتاً دقیقی برای ظهور «ملت عراقی» ترسیم کرد. با این حال حقیقت دارد که روحیات جاری و موجود فرد عراقی که به زودی تبیین می‌شود، مشخصاً بعد از ورود اسلام به این منطقه آغاز به بالیدن می‌کند. اما هنوز در این حالت از ملت عراق خبری نیست. زیرا جمعیتی متغیر و لرزان از افراد، سریعاً بدل به یک قومیت با ملت واحد نمی‌شود. اصولاً این ملت چگونه می‌توانست وجود داشته باشد در حالی که هرگز تمامیت

وجود خود را در آوردگاهی یا محل نمایشی که در تاریخ ثبت شود به تبلور نکشانیده است. آیا تاریخ عراق در بنیاد خود تاریخ فاتحان عراق نیست؟ جامعه عراقی به رغم گذشته طولانی خود، ماهیت قابل درکی به محقق نمی‌نماید؛ از آن دسته جماعتی است که اگر مجاز باشیم استعارهٔ هگلی را به کار ببریم، از حالت «در خود» به «برای خود» گذر نکرده است. وجود این کشور، اگر نیک بنگریم، همواره از طریق یک عامل یا وسیلهٔ خارجی درک می‌شود. معمولاً و از نظر تاریخی، یک ملت از طریق متغیرات خارجی به نمایش کشیده می‌شود، اما ایجاد نمی‌شود. با این حال به نظر می‌رسد در این میان جامعهٔ عراقی نقیضی بر این قاعده باشد. امروزه، آموخته‌ایم که ملت عراق را به هر حال در مناسبات حادث خود با دیگر ملل شناسایی کنیم. اما این جامعه، خود فی‌نفسه چیست؟ سارتر Sartre زمانی می‌گفت یهودی به عنوان یهودی جز در نگاه دیگری تعین نمی‌یابد. مشابه با این نظر، مردمی که هرگز در طول تاریخ نمودی از خود بروز نداده‌اند، در عصر نوین ملت‌سازی و نهاد‌سازی‌های ملی بدین سو رانده شدند که خود را صرفاً از طریق تحولاتی معطوف به هدف خارجی نشان دهند. در دوران معاصر، تاریخ سیاست خارجی عراق، بسیار زیربنایی‌تر و برجسته‌تر از تاریخ سیاست‌های داخلی آن بوده است.

مورخین ملی‌گرا و دولت عراق، امروزه کنش‌های تاریخی فرهنگ ایرانی در دورهٔ ساسانیان را که بخش عمده‌ای از آن در عراق فعلی صورت می‌گرفت، بنام ملت عراق معرفی می‌کنند و یا ارگان‌های فرهنگی دولت بعث برای تصویر کردن چهرهٔ ملت عراق و اثبات اینکه این ملت در گذشته دارای ضربانهای حیاتی بوده است به باز-تعریف ادبیات تاریخی منطقه پناه می‌برند. یک مثال عبارت از داستان سندباد بحری است که به وسیلهٔ آن کوشش می‌شود تا خصلت ماجراجویی و میل به اکتشاف او، از زمرهٔ خصایل ملت عراق رقم زده شود. غافل از آن که سندباد اساساً اسمی ایرانی و فارسی است؛ یا، با ملی و عمومی انگاشتن ویژگی‌های قهرمان افسانه باستانی گیلگمش (حماسهٔ گیلگمش) می‌کوشند روح ملت عراق را تداومی از همان ویژگی‌ها و ماهیتاً از همان نوع به شمار آورند.^(۳۰) کوشش‌هایی از این دست، به این دلیل طرح می‌گردند که یک خلاء عظیم پر شود: خلاء ملت عراق در تاریخ عراق.

مؤمن پراگماتیست، صدام حسین هم ضرورت ملت‌سازی تاریخی برای کشور عراق را همانگونه که «راتسی و کارش» می‌گویند، از طریق «افسانه‌سازی‌های دولتی» پاسخ می‌گوید: «در حوالی شهر القرنه درخت تناور و قدیمی‌ای نشان شده است که به زعم دستگاه ایدئولوژیک دولت، بازمانده‌ای از بهشت عدن است و عراقی‌ها و حتی صاحب‌نظران مسایل باستان‌شناسی

جرات اندیشیدن در این مورد را ندارند.»^(۳۱)

آیا این کوشش‌ها سرانجام به بازسازی ملیت تاریخی منجر تواند شد؟ پاسخ منطقی یا معقول این پرسش چندان اهمیتی ندارد. اندیشه و احساس ناسیونالیسم به رغم همه نتیجه بخشی‌های عینی و اهمیتهش در دوست سال اخیر، مقوله‌ای مجرد و ذهنی بوده است. حتی هم اکنون نیز اجماعی در تعریف دقیق این مقوله وجود ندارد.

باین حال، اینکه بخش عمده‌ای از معنای ملیت به وسیله صبغه‌ای به هر حال تند، احساسی و عاطفی بر ساخته می‌شود، کمتر محل مجامله است. ناسیونالیسم چنانکه می‌دانیم تاکنون به خوبی از موضع احساسات داغ و غیر عقلانی، موجد اثر شده است. در عراق، کوشش‌های روشنفکری و دولتی به منظور ملت سازی می‌تواند و تاکنون تاحدی توانست به نتایجی مفید، گو که نه خیلی اندیشیده در رسد. به علاوه، تردیدی نیست که در سطح فرهنگی، استعداد هم‌نوایی با این کوشش‌های فکری در توده‌های عرب زبان به ویژه در عراق موجود است. به سادگی می‌توان نتیجه گرفت که مقوله ملیت و ملی‌گرایی در کشور عراق می‌توانسته است منشأ اثر شود، بی آنکه اساساً ملتی با هویت تاریخی وجود داشته باشد. اینک می‌توان پرسید که تا چه اندازه افسانه «ملت عراق» تراژدی‌هایی واقعی در ایران و کویت خلق کرد.

«دولت عراقی» چیست؟ (تبیین، ویژگی‌ها و عوامل سازنده)

بر اساس آنچه تاکنون آمد، دانستیم که «دولت بین‌النهرین» حدود ۲۵۰۰ سال در حالت فترت قرار داشت و به جای این دولت اقوامی بر منطقه حکم می‌راندند که بومی اصیلی برای آن محسوب نمی‌شدند؛ آنها مهاجرانی کما بیش ماندگار بودند. فقط در قرن بیستم است که سنت حکومت عراقی بر عراق بعد از حدود ۲۴ قرن از سر گرفته می‌شود. بدین ترتیب ما فقط در دو مرحله شاهد حکومت‌های بومی در عراق هستیم. به عبارت دیگر، فقط در دو مرحله عراق باستان و عراق مدرن است که بر منطقه بین‌النهرین دولت بین‌النهرین حکم می‌راند. بنابراین به طور بدیهی آنچه که به عنوان سنت‌های حکومت در بین‌النهرین یا ویژگی‌های پایدار دولت عراقی یاد می‌شود، عمدتاً و با روشنی بیشتر در این دو مرحله نمود می‌یابد.

سنت‌های مداوم یا ویژگی‌های پایدار دولت عراقی و عوامل سازنده آن در گستره‌ای تاریخی چیست؟ قبل از پاسخ به این پرسش، بهتر است ابتدا به میزان بیشتری برداشت‌های خود را از دولت بین‌النهرینی که امروز آن را تحت عنوان دولت عراقی می‌شناسیم، تحکیم بخشیم.

نیود گسست منطقی (و نه زمانی) را در تاریخ این دولت بسیاری از محققین مفروض گرفته‌اند. به تقریب همه نویسندگانی که در این مطالعه نامشان آمده است، می‌توان ویل دورانت و آرنولد توبین‌بی را نیز اضافه کرد.

برای این دولت که اول بار حدود سه هزار سال پیش از میلاد از طریق استقرار وحدت سیاسی در میان اقوام مختلف حوزه بین‌النهرین خود را نمایند، خطر اقوام مهاجم از خارج و ضرورت داخلی تنظیم مناسبات اجتماعی در درون اولین واحدهای مدنی و به ویژه تنظیم روش‌ها برای استفاده از تأسیسات آبی ایجاب می‌کرد که وحدت اولیه و ناهوشیار اقوام ساکن، به مرحله عالی‌تری از وحدت ارتقا یابد.^(۳۰) اما از آن سو، عدم وجود مرزهای طبیعی جداکننده میان اقوامی که خود به اندازه کافی تنوعات مردم‌شناسانه داشتند و نیز تنوع در اعتقادات دینی و اسطوره‌ای، در کنار خاستگاه‌های جغرافیایی کاملاً متضاد، درگیری و تنازع را ایجاب می‌کرد. مورخ در هر زمان با یکی از دو صورت وحدت یا ستیز در منطقه مواجه می‌شود. بر این مبنا وحدت سیاسی در بین‌النهرین از حالتی تقریباً پاندولی برخوردار بود. دولت برای حفظ قدرت و جلوگیری از اضمحلال خود هر آینه ناچار از گستردن خود (ملی‌گرایی) و سرکوب حکومت‌های ضعیف‌تر بود. موفقیت کامل در این کار نهایتاً امپراتوری را پدید می‌آورد. دولتهای مشهوری که در صفحات تاریخ این کشور نام خود را حک کرده‌اند، بدین‌گونه پدید آمدند. به سهولت می‌توان فهمید که بدین ترتیب امپراتوری با وحدت قرین بود. امپراتوری یک شخص فاتح (سارگون، حمورابی، بانی پال، بخت‌النصر) هر چه گسترده‌تر می‌شد، قدرت شخصی امپراتور افزایش بیشتری می‌یافت و این به معنای افزایش در تمرکز سیاسی نیز بود. اما گسترش هر چه بیشتر با هدف احراز ثبات بیشتر، خود در نهایت موجبات بی‌ثباتی و طغیان اقوام تحت سلطه را فراهم می‌آورد. اولین محصول این نوسان میان وحدت و تجزیه، تشدید میلیتاریسم در تاریخ دولت بین‌النهرین بود. دولتها در این منطقه به گونه‌ای برجسته‌تر از دیگر مناطق، با نیروی نظامی می‌آمدند و با همان نیرو می‌رفتند. این نکته‌گویای اولویت میلیتاریسم بر دیگر جنبه‌های حیات جمعی بود.^(۳۳) میلیتاریسم به نسبت دیگر جنبه‌های حیات جمعی هم از نظر زمانی تقدم داشت و هم به لحاظ کارکردی از گستردگی و تأثیر بیشتری برخوردار بود. آن گونه که مشهور است بزرگترین مصداق اولویت امر نظامی، دولت آشور (۷۵۰ تا ۶۰۶ ق.م) بود. از آنجا که فاصله بین قدرت نظامی و قدرت سیاسی اغلب ناچیز بوده است، «دولت آشور توانست تا زمان خود بزرگترین نمایش وحدت سیاسی را با اتحاد اقوام مختلف ارایه کند».^(۳۴)

در اینجا می‌توان پرسید تداوم اولویت امر نظامی، چه میراثی برای عراق معاصر باقی گذارده است. یک پاسخ خوب برای این پرسش هنگامی آشکار می‌شود که به کمک رنه گروسه مورخ فرانسوی درسی عمومی را از تاریخ فراگرفته باشیم: میان شدت میلیتاریسمی که در تاریخ یک کشور دیده می‌شود و میزان تحمل حقارتها و شکست‌ها همواره رابطه گویایی وجود داشته است. سخت‌ترین شکست‌ها اغلب متعلق به نظامی‌گراترین دولتها یا جوامع بوده است. فرایند ساده سقوط از مرحله نظامی‌گری به شکست و حقارت رارنه گروسه این‌گونه بیان می‌کند: «یکی از قوانین مهم و قاطع تاریخ آن است که کشورهایی که در صدد توسعه‌طلبی و بسط اراضی خویش هستند، تمدن آنها بخشی از نفوذ عمقی و معنوی خود را به عنوان سرآغاز انحطاط از دست می‌دهد. این مسأله که در تاریخ به طور مکرر با آن مواجه می‌شویم، یکی از غرامات سنگین توسعه‌طلبی محسوب می‌شود.» (۳۵)

احساس یک خشم آموزه‌ای نسبت به امپریالیسم و صهیونیسم در اندیشه بعث که طی سال‌های اخیر روشن شد «دشمن ایرانی» نیز در این میان مقامی در خور داشته است، مجموعاً بر اساس باور به غصب سرزمین‌های اعراب توسط این دشمنان توجیه می‌شود. (۳۶) این دشمنی دو مرحله را به دنبال خود می‌زایاند جنگ یا اقدام خصمانه علیه دشمنان عقیدتی یاد شده یا کشوری که بتوان نمایندگی آن دشمنان انتزاعی را بر عهده آن گذارد و سپس ناکامی و حقارت. دولت در عراق مدرن در طی حدود ۱۰ سال (۹۱-۱۹۸۱) دو بار این روند را طی کرد.

باری، دولت در بین‌النهرین علاوه بر خشونت و گسترش‌طلبی نظامی، از کار ویژه‌های دینی و اسطوره‌ای هم برای تداوم ثبات و وحدت سیاسی استفاده می‌کرد. (۳۷) تا قبل از زمان حمورابی، دین و دولت در بین‌النهرین یکی بود. از این زمان به بعد دین به عنوان یک سازمان و نهاد اجتماعی مجزا از دولت، به تدریج در اجتماع جلوه‌گر شد.

پادشاهان بین‌النهرین تکبر و ستم نسبت به انسانها را با خضوع و خاکساری به درگاه تندیس‌ها جبران می‌کردند. این تناقض به ویژه در رفتار هانی‌بال وجود داشت. (۳۸) به نظر می‌رسد حکمت عملی این دوگانگی در آن بود که رهبران دولت در بین‌النهرین از یکی برای انجام دیگری مشروعیت می‌گرفتند: از طریق خدایان خشونت جنبه تقدس به خود می‌گرفت و از طریق خشونت خدایان تحکیم می‌شدند. (۳۹)

به هر حال مهم آن است که به خود متذکر شویم، رفتار دولت بین‌النهرین همواره در ارتباط با

نوع مناسباتش با نیروی خارجی تعیین می‌شد. نتیجه، شکست یا پیروزی، تداوم استقلال یا اضمحلال و تابعیت و سرانجام، سکون و آرامش یا طغیان اقوام در بند بوده است. بدین لحاظ می‌توان گفت شناخت دولت بین‌النهرین در دوره‌های صلح دشوار است. برای درک این دولت تناوب جنگ و صلح را باید همواره در نظر داشت. گو اینکه در عین حال دولت در بین‌النهرین همواره دل‌نگران استفادهٔ بهینه از تأسیسات آبی و گسترش مهارت‌های مربوط به آن بوده است و باز، به رغم اینکه می‌دانیم تدابیر حقوقی-عرفی اندیشیده شده در تاریخ، به هیچ روی متعلق به حمورابی نبود و قبل از او نیز مفاهیمی از این دست در جوامع بین‌النهرین وجود داشت،^(۴۰) با این حال ما امروزه از دولتهایی در بین‌النهرین اطلاع بیشتری داریم که قدرت نظامی بیشتری داشته‌اند. به واقع، قدرت نظامی ابزار دست قدرت سیاسی پادشاهان بوده است. در تاریخ دولت‌های باستان اغلب زور و سیاست قرین بوده‌اند. اما روشن است که دولت در بین‌النهرین از این حصه سهم بیشتری نصیب می‌برد. سیاست دولت در بین‌النهرین به علاوه، اغلب معطوف به خارج از مرزهایش بوده است. به رغم همهٔ ضرورت‌های موجود، برای دولت بین‌النهرین پرداختن به مسایل داخلی همیشه حکم فروتری نسبت به مسایل خارجی داشته است. حساسیت و تعیین‌کنندگی مناسبات خارجی برای دولت بین‌النهرین از آنجایی که از ایجابات جغرافیایی و زیستی ناشی می‌شد، در این زمان هم جاری و صادق است. «صراف» تداوم این حساسیت و تعیین‌کنندگی را مخصوصاً در ارتباط با مصر مورد تأکید قرار می‌دهد. تحلیل صراف چنین است که در تاریخ باستانی منطقه، همواره ترقی و شکوه دولت مصر با زوال دولت بین‌النهرین و به عکس، تعالی دولت در بین‌النهرین با افول دولت مصر مقارن بوده است و سرنوشت منطقه در همیشهٔ تاریخ از طریق نوع روابط این دو دولت با یکدیگر تعیین می‌شد. صراف مصرانه مدعی است که تعیین‌کنندگی این روابط، خود را قدرتمندانه تا زمان وقوع جنگ خلیج فارس در آستانه قرن بیست و یکم نیز کشانیده است.^(۴۱)

شاید چنین برداشتی، اندکی اغراق‌گونه بنماید، اما همگونگی چشمگیر و قابل‌تامل رفتارهای دولت بین‌النهرین و دولت عراق مدرن را نمی‌توان سطحی و تصادفی انگاشت. در عراق امروزه خشونت داخلی، زیاده‌خواهی ارضی، توجیهاات ماوراءالطبیعی از دولت و اتصال رهبران به نیروهای مقدس آسمانی، تقابلات ماندگار میان کوه‌نشینان و جلگه‌نشینان، دشمن‌انگاری شدید تاریخی و دغدغه‌های ناشی از مدیریت منابع آبی و... همه از اموری هستند که می‌توان به خوبی و سهولت، ریشه‌های چند هزار سالهٔ آنها را باز نمایاند.

اینک به گونه تفصیلی و مشخص تری به ویژگی های ماندگار دولت بین‌النهرین می‌پردازیم. در تاریخ بین‌النهرین یا عراق باستان سه ویژگی اساسی قابل باز شناخت است که هر یک قدرتمندانه و مشهود حیات خود را به حیات عراق مدرن پیوند زده‌اند. این ویژگی ها که به تعبیری عوامل سازنده دولت عراق نیز محسوب توانند شد، عبارتند از:

۱- اولویت امر نظامی،

۲- ضرورت تشدید در تمرکز سیاسی،

۳- ایجابات ناشی از مسایل جغرافیایی.

۱- اولویت امر نظامی

از مطالعه عمومی تاریخ بین‌النهرین این‌گونه برمی‌آید که احتمالاً میان میزان تمرکز و استحکام سیاسی و میزان طمع‌ورزی به مناطق مجاور نسبتی وجود داشته است. در واقع حکومت‌های مقتدر در عراق هرگز به عنوان قدرتی در خود باقی نمی‌ماندند؛ گویی تفسیری بر این اصل بودند که قدرت، ماهیتاً جاری شونده است. اگر گامی فراتر نهمیم به تکرار این عبارت می‌رسیم که عراق در تمامی طول تاریخ خود در عهد باستان، همواره نقش منطقه‌ای داشته است.

بدین ترتیب دولت بین‌النهرین هیچگاه مرزهای ثبات‌مندی نداشته است. وجود اشکال در ترسیم دقیق آنچه که بین‌النهرین نامیده می‌شود، از همین مسأله ریشه گرفته است. پاسخ به این پرسش که چرا دولتهای قوی در بین‌النهرین همواره امپریالیستی عمل کرده، نقش‌های منطقه‌ای ایفا می‌کردند، دشوار نیست: برای دولتهایی که مزه ناامنی و شکست را چشیده‌اند، چنانکه گفتیم، گستردگی بیشتر به معنای افزایش امنیت و ثبات است. این، بیانی از وضعیت جاری دولتهای قدرتمند باستانی است، اما در تاریخ عراق این موضوع با شدت بیشتری صدق می‌کند؛ چه اینکه «تاریخ عراق، تاریخ جنگ کامل و یا صلح کامل است».^(۴۲) حالت میانه‌ای نمی‌توان یافت. جدا از حفظ امنیت و تحت تأثیر موجبیت آن، حفظ و توسعه روابط تجاری با اقوام دیگر نیز در همه دوره‌ها عاملی برای تقویت و گسترش نیروی نظامی بود. توسعه تجارت همراه با توسعه نظامی بود و یکی به دیگری مدد می‌رساند. بی‌جهت نبود که «اغلب پادشاهان مشهور بین‌النهرین برای تجارت ارزش فراوانی قایل بودند».^(۴۳) به طور کلی، دو مجرای اصلی برای تجارت وجود داشت: رودهای دجله و فرات برای تجارت با نواحی جنوبی همچون ایران و هند، و شام برای تجارت با نواحی شمالی یعنی آسیای صغیر و شهرهای کناره دریای مدیترانه.

نحوه استفاده از این مجاری، کاملاً وابسته به اوضاع سیاسی عراق بود. نظم در امور قبل از هر چیز به وجود یک ارتش قوی نیاز داشت. بر خلاف دنیای مدرن که تجارت میان ملتها کما بیش از طریق قواعد و موازن حقوق بین الملل خصوصی یا عمومی تسهیل و توجیه می شود، در دنیای قدیم تجارت میان اقوام زیر سایه قدرت داخلی و ثبات کشور صورت می گرفت. مخصوصاً در عراق وجود ثبات داخلی شرط لازم برای جریان تجارت بود. از این رو می توان گفت تجارت میان اقوام در حالی که امروزه از جنبه غالب خارجی و بین المللی برخوردار است، در دنیای باستان جنبه داخلی بیشتری داشته است. دولت در حالی که برای احراز امنیت می بایستی هر دم قویتر می شد، برای حفظ ثبات لازم برای تجارت نیز می بایستی پیاپی بر قدرت خود می افزود. چه اینکه برای منطقه ای همچون بین النهرین تجارت در حکم یک منفذ پراهمیت حیات بود. «تمدن بابلی اصولاً بر پایه تجارت قرار داشت. اما برغم این، دولت در بین النهرین هرگز موفق نشد که سازمانی اقتصادی بدان سان که فراعنه در مصر بر پای داشتند، مستقر سازد.»^(۴۴) دلیل این امر را دانسته ایم: اولویت امر نظامی.

به طور کلی گرچه می توان گفت «بسط نفوذ دولت مرکزی با هدف امنیت و در درجه بعد تجارت، دو عامل اساسی در انتقال سنتها، نهادها و رفتارهای جاری در مدنیت بین النهرین به دیگر مناطق جهان بود»،^(۴۵) اما به هر حال جنگهای دایمی بین پادشاهان عراقی و همسایگانشان که یا با الحاق سرزمین های آنان و یا با تجزیه جامعه عراقی به پایان می رسید، جایی برای مناطق تجاری پایدار باقی نمی گذاشت. حوزه های تجاری بین النهرین عمدتاً ایران، مصر، هند و ترکیه امروز بوده اند. رونق یا کساد این حوزه ها تأثیر مستقیم و عریانی بر کلیت تمدن بین النهرین داشت.

للوید گوید: «جنگهایی که در غرب میان هیتیت ها Hitit در آسیای صغیر و مصری ها که در سوریه استقرار داشتند صورت گرفت، از طریق ایجاد تغییرات اقتصادی تجاری، یک دوره هزار ساله از تاریخ بین النهرین را به پایان برده، موجب شروع فصل نوینی در تاریخ عراق شد.»^(۴۶) در عین حال اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که تجارت، رمز اولویت امر نظامی در حیات مدنی عراق بود. مزایای طبیعی عراق، قرار گرفتن این کشور در میان صحرا و کوهستان و نیز عدم وجود عوارض طبیعی در ممانعت از هر گونه تهاجم خارجی (قابل مقایسه با روسیه)، این کشور را همواره در شرایطی بحرانی قرار می داد. به شؤن سیاسی رودها نیز باید توجه شایانی کرد. چنانکه خواهیم دید، این نظر پر قوتی است که رودها در تاریخ عراق واجد حکمی زیر بنایی اند.

فاصله داشتن از رودها به معنای نزدیکی به بیابانهای لم یزرع و سخت و به این ترتیب نزدیکی به مرگ بود. در این میان طبیعتاً، قدرت معنایی جز امکان نزدیکی هر چه بیشتر به رودها و امکاناتی وسیع تر برای زیستی بهتر نداشت. از این رو جنگ و روحیه جنگی وجه شناسایی اقوام و مردمان شد. خصلت یاد شده اما در ساکنان یکجانشین بین النهرین یا کوچ نشینانی که با آمدن به صفحات جنوبی تر یکجانشین شدند، زمان به زمان از میزان کمتری برخوردار می شد. از آن سو، همین ویژگی در اقوام ساکن در مناطق دورتر، همواره پر قدرت می ماند. منطقه جنوبی بین النهرین که به شهادت مدارک تاریخی، اولین مرکز یکجانشینی و کشاورزی در تاریخ بشر است، از همان آغاز در معرض هجوم کوه نشینان بود. روستاییان یا یکجانشینان می بایستی متحد می شدند و شدند. اتحاد آنان اولین هسته های ظهور شهر را شکل داد. (۴۷) بر این اساس باید گفت در عراق اول امنیت و آنگاه نظم مورد ملاحظه واقع شد. در بیانی بهتر، در تاریخ این کشور وحدت نظامی نطفه های وحدت سیاسی را پرورد. احتمالاً ظهور دولت در عراق نتیجه ضمنی ظهور نظامی گری برای دفاع در مقابل اقوام متحرک بود. دولت در تاریخ، محصول کلی دفاع اقوام ساکن و هجوم اقوام متحرک و در یک کلام، محصول جنگ بوده است.

از دیدگاه تاریخی، نظامی گری محور کنش های سیاسی و اجتماعی در عراق بوده است: نظامی گری هم به عنوان بنیادهای جامعه عراقی و هم گویای کارکردهای آن. همین واقعیت تا چه اندازه در دوره های بعدی حیات سیاسی عراق پایدار مانده است؟ لازم است بیاد بیاوریم که میان شدت میلیتاریسمی که یک کشور و دولت در طول تاریخ خود اعمال می کند و میزان شکست ها و تحقیرهای بعدی همواره رابطه ای وجود داشته است. ما هنوز در زمانه ای به سر می بریم که در آن، حقارتها، هر چند متعلق به گذشته های دور، به سختی فراموش می شوند؛ همان گونه که افتخارات. تاریخ عراق باستان حاوی میراث پراهمیتی برای عراق مدرن است و آن اینکه جامعه ای که می بایست نظامی می بود، در نهایت لازم بود که با خطر نابودی و انهدام نیز مقابله نماید. تمدن یا دولت بین النهرین نهایتاً در این مقابله موفق نبود، پس از میان رفت. بین النهرین در کلیت خود جامعه ای بود که فقط از طریق روایتی اولیه و متصلب از قدرت به زندگی خود تداوم می بخشید. بدون قدرت نظامی و بدون دولتی هر دم قویتر شونده بین النهرین مرده به حساب می آمد و سرانجام چنانکه می دانیم برای همیشه در سال ۵۳۹ ق.م از میان رفت. این مرگ، چه تحمیلی از سوی طبیعت باشد و چه حاصل انتخابی از سوی انسانها، ناشی از اولویت امر نظامی بود.

گزینه حیات اصلی ترین انگیزه برای اقدام را خلق می‌کند. بنابراین هر اقدامی که در این راستا صورت گیرد، ابتدا دارای ماهیت نظامی یا معطوف به قدرت فیزیکی خواهد بود. اولین تجمعات در عراق ویژگی بارز نظامی داشته است. این ویژگی همزاد تشکیل اولین جوامع در بین‌النهرین بوده است. در تاریخ عراق هم شهر و هم دولت بر بستر نوعی فعالیت حیاتی نظامی‌گراانه شکل گرفتند. بنابراین قابل تصور است که ساکنان اصلی عراق، خود را در جهانی سخت و خشن تصور می‌نمودند. طبیعت (رودها، کوهها، دشت‌ها) و انسان (اقوام مهاجم) هر دو سختگیر و وحشی بودند. نظم و قدرت دو اکسیر حیاتی تلقی می‌شد که لازم بود به هر نحو ممکن تحصیل می‌شد.

۲- ضرورت تشدید در تمرکز سیاسی

به گفتهٔ موس هلمز، «خصلت اقتدار گرایانهٔ حاکمیت به عنوان یکی از سرچشمه‌های تصمیم‌گیری از ذات اجتماع عراقی برخاسته است».^(۴۸) روند خودآفرینی دولت در تاریخ عراق مرهون دو متغیر اساسی بوده است. این متغیرها را می‌توان به طور کلی به دو دستهٔ متغیرهای فرهنگی و متغیرهای راهبردی تقسیم کرد. مسایل فرهنگی طبیعتاً در جامعه‌ای که در اغلب اعصار حیات خود مأمّن ایده‌ها و مذاهب گوناگون بوده و در هر دوره شاهد فستیوالی از آیین‌های مختلف می‌شد،^(۴۹) از برد سیاسی قابل توجهی برخوردار است. در ابتدا به مسایل راهبردی می‌پردازیم. زیرا این دسته از متغیرها به میزان بیشتری نظر محققین تاریخ سیاسی عراق را در مورد اقتدار طلبی رژیم‌ها در این کشور به خود جلب کرده است.

الف) متغیرهای راهبردی: در تاریخ عراق اوضاع استراتژیکی و جغرافیایی به همان میزان که عامل تجزیه و انحطاط بود، عامل وحدت نیز به شمار می‌آمد. مثلاً جلگه‌های حاصلخیز بین دو رود ضمن اینکه ضرورت سازماندهی و همگرایی مدنی انسانها (تشکیل جامعه سیاسی) را پدید می‌آورد، نگاه طمعکارانه اقوام خارج از حوزهٔ دو رود را هم به خود جلب می‌کرد. مسایل استراتژیکی جغرافیایی را علی‌العموم می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد:

۱- رودهای دجله و فرات

۲- مسایل ناشی از مناسبات میان جلگه‌نشینان و کوه‌نشینان

۳- فقدان سنگ. با توجه به شؤن سیاسی محدود این عامل در ادوار بعدی، به بسط آن نمی‌پردازیم و صرفاً به این نکته بسنده می‌کنیم که نبود سنگ دست دولت را در گسترش حدود حاکمیت خود بسته نگاه می‌داشت. فقدان سنگ با منجر شدن به گل و لای و اختلال در

ارتباطات و... همواره یکی از عوامل تجزیه کننده جامعه عراقی بوده است.

۱) رودهای دجله و فرات: محققین تاریخ سیاسی عراق در اهمیت فوق العاده رودهای دجله و فرات و آثار آن در شکل گیری روندهای سیاسی در عراق تردیدی ندارند. زندگی متمدنی که ابتدا در سومر ظهور کرد مدیون دو عامل متضاد بود: غیر قابل پیش بینی بودن رودهای دجله و فرات که هر زمان ممکن بود (بر خلاف رود نیل) با سیلاب های خانه برانداز خود تمامی تأسیسات مدنی را جاروب کند و دوم باروری فراوان دره های رودخانه ای. بدین ترتیب در حالی که جلگه های رودخانه ای جنوب بین النهرین، مهاجرین همسایه را به سوی خود جلب می کرد و نیز پس انداز و انبار کردن مواد غذایی را برای اولین بار در تاریخ بشر ممکن می کرد،^(۵۰) از دیگر سو «دمدمی مزاج بودن رودها شکلی از مدیریت عمومی را برای حفاظت از سرزمین های نرم و پست در مقابل سیلاب های گاه و بی گاه ضروری می ساخت».^(۵۱) از این رو طبیعت دوگانه رودهای دجله و فرات یعنی امکان بالقوه آنها برای مخرب بودن و هم سازنده بودن، دو میراث عمده در تاریخ سیاسی عراق به جای گذارد. اول، انباشت مواد غذایی مازاد بر نیاز، با تسهیل در ظهور شهر و گسترش مناسبات اقتصادی مدنیت گسترده ای را سبب شد و دوم، آبیاری مشترک و کوشش برای کنترل طغیان رودها و نیز نحوه های استفاده از تأسیسات آبی موجب تسهیل در رشد دولت قدرتمند و گسترش آن شد. در عراق امروز هم ضرورت نظارت کامل دولت بر مسأله آب و طرح های توسعه و حفاظت آن وجود دارد.^(۵۲)

اراضی پیرامون دجله و فرات به خودی خود حاصلخیز نبودند. این زمینها فقط از طریق آبیاری های منظم و با برنامه طراوت می یافتند.^(۵۳) «بدون استفاده از روش های مهار آب، بین النهرین متروکه ای غیر قابل استفاده می شد. از آن سو، آنها در زمین به هدر رفته و بخش هایی از این سرزمین را لجن زار می کردند. بدون مهارتهای کنترل آب، شهرهای باستانی عراق به سرعت در زیر شن های صحرا و گل ولای بین النهرین دفن می شدند».^(۵۴) نتیجه کنترل طغیانهای آب و استفاده از آن، باروری و شکوفایی منطقه بود. به رغم این استعداد، جلگه های یاد شده بیش از آنکه نویدبخش باشند، مشکل آفرین بودند. استعداد خودکفایی در واحدهای بین النهرین که در واقع هدیه ای از دشت های پر آب دجله و فرات بود، خود بعدها بدل به مانعی در سر راه تمرکز حاکمیت شد. در سراسر تاریخ عراق، گروه های خودکفا و مستقل یا متمایل به این صفات همواره نیروی گریز از مرکز را خلق می کردند.^(۵۵) در طول زمان «تمایل به گریز از مرکز به یک قاعده فرهنگی بدل شد».^(۵۶) ضرورت کنترل این نوع تمایل که طبیعتاً ریشه در حیات عراق

باستان داشت، خود یکی از دلایلی بود که ظهور دولتهای قدرتمند را سبب شد. با توجه به اینکه امپراتوری‌های بزرگ و شاخص در تاریخ عراق از رقم بزرگی برخوردار نیستند، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که نیروهای گریز از مرکز همیشه در تاریخ عراق از کارکردی قابل توجه برخوردار بوده‌اند. حتی در دهه‌های آغازین قرن بیستم، کنترل تمایلات خودمختارانه در مناطق غیر شهری بویژه در صفحات جنوبی کشور از شرایط لازم برای احراز استقلال سیاسی دولت عراق شمرده می‌شد. (۵۷) متز معتقد است: «در جریان تداوم تاریخ عراق، تعارض میان جزئیت سیاسی و تمرکزگرایی در مبارزات میان قبایل و شهرها بازتاب یافت». (۵۸) شهرها که روستاها را در اختیار خود داشته و درست‌تر، آنها را استعمار می‌کردند، مرکز انباشت مواد غذایی بوده و در دره‌های حاصلخیز قرار داشتند. (۵۹) تعارض میان شهرها و قبایل ادامه طبیعی همان نبرد مرسوم میان یکجانشینان و کوچ‌نشینان بوده است. به واقع، نبرد میان شهرها یعنی پایگاه‌های قدرت دولت، و قبایل، برگردانی از کارکردها و تکاپوهای همیشگی قدرت سیاسی برای تمرکز هر چه بیشتر بود. نگهداری تأسیسات آبی نیز از زمرهٔ همین تکاپوها بود. به بیان دیگر، به وسیلهٔ نگهداری و تعمیر تأسیسات آبی و کشاورزی بود که یک دولت خود را تجلی می‌داد. (۶۰) هنگامی که قدرت مرکزی از نگهداری و تعمیر تأسیسات آبی غفلت می‌کرد یا از اجرای آن ناتوان می‌شد، منطقه به ورطهٔ زوال سقوط می‌کرد و قبایل برای دستیابی به منابع کمیاب موجود در شهرها یا روستاهای اطراف آن، بدان هجوم می‌آوردند. این وضعیتی بود که در زمان‌های مختلف تاریخ عراق روی می‌کرد. از جمله، حدود ششصد سال از زمان فروپاشی دولت عباسیان در قرن سیزده میلادی تا زمان بی‌رنگی اقتدار عثمانیان در قرن نوزده، اقتدار در عراق رقیق و ضعیف بوده و قبایل وضعیت‌های خودمختارانه‌ای داشتند.

بدین روی تعارض میان تمرکز سیاسی و تفرق اجتماعی در بنیاد خود از رودها مایه می‌گرفت و به همانجا نیز ختم می‌شد. تعیین‌کنندگی رودهای دجله و فرات در تاریخ عراق قاطع و بسی گفتگو و بلکه بالاتر از آن بوده است؛ یعنی می‌توان این نظر را به خوبی تقویت کرد که رودهای یاد شده تمامیت هویت تاریخی عراق را باعث شده‌اند. بین‌النهرین (مسوپوتامیا) به معنای دو رود و سرزمین میان آن دو است. بدین ترتیب بخش شمالی عراق مثلاً در حوزهٔ این معنا قرار نمی‌گیرد. دستکم از نظر تاریخی اثبات این مدعا که عراق زادهٔ دجله و فرات است، آسان می‌باشد: روندهای سیاسی سرزمین بین دو رود، هر چه به رودها نزدیک‌تر بوده‌اند، اساسی‌تر و تاریخی‌تر بودند؛ توگویی جهت وقایح به سوی رودها بوده است. به راحتی می‌توان متوجه شد

که روندهای اجتماعی و سیاسی عراق از این روده‌ها آغاز و در آن به انتها می‌رسیده‌اند. این در حالی است که آنچه به عنوان عراق می‌شناسیم، جدا از دشت‌هایی که توسط دو رود پدید آمده‌اند، شامل حوزه‌های دیگری هم می‌شود. از نظر ساختار جغرافیایی، این کشور از سه بخش کلی تشکیل می‌شود: حاشیه صحرای غربی عرب، سلسله کوه‌های کمربندی در شرق و شمال کشور و سرانجام، دشت معروف بین‌النهرین.^(۶۱) از میان سه بخش فوق بوضوح دشت بین‌النهرین از آغاز تاکنون خبرسازتر است. ساکنین مناطق بلند هم هنگامی خبرسازی می‌کردند که با ساکنین بین‌النهرین در تماس قرار می‌گرفتند.^(۶۲) اگر این تصور متعلق به هگل مبنای ارزیابی قرار گیرد، آنگاه موضوع یاد شده (دو رود به عنوان علت وجودی عراق) می‌تواند گستردگی و معنای بیشتری به خود برگرد؛ یعنی می‌توان این فرض را به آزمون گذارد که مسایل و حوادث خاور نزدیک، کم یا زیاد، در ارتباط با اوضاع دشت‌های دجله و فرات روی می‌داد. حتی به وسیله برخی محققین تلاش شده است که منطقه کلی «غرب آسیا» از طریق روابط تاریخی بین‌النهرین با مصر و بین‌النهرین با سوریه کنونی فهم شود.^(۶۳) روابط بین عراق و سوریه در بستر زمان را نباید دستکم گرفت. یک ضرب‌المثل بسیار قدیمی «چینی» حاکی است که «اهمیت شام برای بین‌النهرین مثل اهمیت لب برای دندان است». معنای ضرب‌المثل این است که همچون لب برای دندان، شام نیز برای عراق به عنوان یک محافظ و نگهدارنده است.^(۶۴)

می‌توان دید که هم‌اکنون نیز سیاست‌های خارجی سوریه، ترکیه و عراق در ارتباط با یکدیگر، تا اندازه قابل تأکیدی متأثر از شرایط روده‌های یاد شده برای این سه کشور است.

۲) نظری بر روابط پایدار میان جلگه‌نشینان و کوه‌نشینان: مناسبات متقابلی که از دیرباز میان ساکنان مناطق مرتفع و جلگه‌نشینان وجود داشته برای شماری از فلاسفه تاریخ جالب توجه بوده است. هگل در پدیده‌شناسی روح بر روابط متقابل دو نوع منطقه در تاریخ بشر تأکید خاصی ورزیده بود: «... مهمترین نکته رابطه میان بلندی‌ها و جلگه‌هایی است که از ته‌نشین شدن رودخانه‌ها پدید آمده است؛ یا دقیق‌تر بگوییم، آنچه از لحاظ جهانی اهمیت بسیار داشته است، بیشتر، پیوستگاه کوه‌ها و جلگه‌ها بوده است تا سرزمین‌های بلند. در تاریخ آسیا رابطه میان اقوامی که در چنین مناطقی می‌زیسته‌اند و آن‌گونه فرهنگی که در جلگه‌های فراز آمده از ته‌نشین رودخانه‌ها یافت می‌شود، سزاوار تأکید خاص است.»^(۶۵) میان دامپروری که شیوه اصلی گذران زندگی اقوام کوهستانی است و کشاورزی و بازرگانی که خاص اقوام جلگه‌نشین است، هگل شیوه سوم را برمی‌شمرد و آن را خاص خاور نزدیک قلمداد می‌کند. او این شیوه را بازرگانی خارجی

و دریانوردی می‌نامد. (۶۶) هگل به علاوه متذکر می‌شود که شیوه زندگی و خصلت تاریخی اقوام در خاورمیانه متکی بر رابطه ذاتی و متقابلی است که جلگه‌نشینان و کوه‌نشینان با یکدیگر داشته‌اند. (۶۷) اما موس هلمز صورت دیگری از روابط فیما بین را ارایه می‌کند که به نظر می‌رسد توضیح تفصیلی تری برای نظریه کلی هگل باشد: «در بین قبایل چادرنشین ساکن در صحراها و بازرگانان ساکن در کنار رودها روابط اقتصادی و سیاسی شکل و قوام گرفت و سپس از طریق رسوم و آداب و قرن‌ها بعد به وسیله قواعد اسلامی و از ناحیه حقوق و الزامات همراه با آن نهادینه شد. [به این ترتیب] اقتدار سیاسی در این کشور، هم بوسیله شیوخ و هم به وسیله رهبران شهری اعمال می‌شد. این امکان همیشه وجود داشت که منطقه‌ای، خواه شهری یا روستایی، از زیر سلطه حکومت مرکزی به خارج رود. در مقام مقایسه، آهنگ‌های استقلال طلبانه قبایل به ویژه بعد از حمله مغول به این کشور شدت یافت. اما تمکین مناطق شهری به حکومت مرکزی از نظر زمانی خیلی سریعتر و از نظر سیاسی راحت‌تر صورت گرفت.» (۶۸)

با این حال ساختارهای متمایز شهری همچون ساختهای قبیله‌ای همواره پابرجا ماندند. تداوم این ساخت و به ویژه ساختهای شهری در بخش‌های عملاً تفکیک شده شهر که غالباً بر مبنای حرف و صنوف سنتی شکل گرفته بود، حتی در نیمه دوم قرن بیستم نیز قابل رویت بود. «شهرها و روستاها در ارتباط خود با قبایل همچنان الگوهای سنتی مبادله خود را در عرض و بر خلاف مرزهای سیاسی و بین‌المللی جدید اعمال می‌کردند.» (۶۹)

شهرها و روستاها در جدال ماندگار خود، تداوم حاکمیت ویژه عراقی را باز تولید می‌کردند. زیرا تعارض یاد شده باعث ضعف ساختارهای اجتماعی و آن نیز به نوبه خود ضرورت دولت قوی و متمرکز را موجب می‌شد. به واقع دولت عراقی حتی در هنگامی که فاقد اقتدار سیاسی کامل بود، دستکم گرایش بدان را همواره واجد بود. به هر حال می‌توان گفت که وضعیت اجتماعی نامشخص عراق وضعیت ویژه سیاسی آن را در مقام جبران می‌آفرید. (ما اصطلاح دولت عراقی را به عنوان رساترین تعریف برای چنین وضعیتی برگزیده‌ایم). گرایش به گسیختگی اجتماعی، خالق گرایش به وحدت تام سیاسی (توتالیتراریسم) بود. در حقیقت باید گفت اوضاع دجله و فرات به دلیل روابط خود با کوه‌نشینان در طول تاریخ بیشتر از وحدت، پراکندگی و تشتت می‌آفرید. همین واقعیت را از دیدگاهی دیگر می‌توان این‌گونه بیان داشت که حسب عقیده‌ای تقریباً مورد اجماع، مفهوم بین‌النهرین به لحاظ تاریخی همیشه مستقل از مردم ساکن در آنجا بوده است. از همان آغاز، گوناگونی‌های اقوام سامی و غیر سامی در جنوب

بین‌النهرین به وحدت می‌گرایید. اما به رغم وحدتی که به هر حال پیش می‌آمد، بین‌النهرین ثابت بود و اقوام ساکن در آن متغیر.^(۷۰)

حقیقت یاد شده از این رو اهمیت خاصی دارد که متزلزل‌کننده برخی دواهی اندیشه بعث و شخص صدام حسین است که در تبلیغات و اظهارات خود همگونی تاریخی ملت و سرزمین عراق را مفروض می‌گیرند. همه اقوامی که به دلیل جاذبه‌های خاص بین‌النهرین از ورای کوه‌های پیرامون یا از مناطق دیگر بدانجا هجوم می‌آوردند، برخلاف جوامع تاریخی دیگر، در فرهنگ جاری بین‌النهرینی ذوب نشدند و اساساً چنین فرهنگی خلق نشد. آنها منطقه یاد شده را به عرصه آزمون‌های قدرت و گسترش فرهنگی خود بدل کردند. تاریخ عراق هیچگاه دیگ هفتجوشی (Melting Pot) پدید نیاورد. در واقع، «تا به امروز به سختی می‌توان در تاریخ عراق زمانی را یافت که خالی از کشمکش قدرتها برای نیل به منابع خودشان باشد. تنازعات ایران و روم، ایران و عثمانی و در آغاز قرن، انگلیس و آلمان در این سرزمین از همین زمره است. این تاریخ پرکش و قوس حساسیت عراقی‌ها را [در این زمان] برانگیخت و بدانها آگاهی داد که کشورشان به شدت مورد طمع و یکی از مناطق تحت خطر جهان است.»^(۷۱) این خودآگاهی که بسیار تعیین‌کننده بود و در تاریخ سیاسی عراق در دوره‌های بعدی سرنوشت‌ساز افتاد، نه خاستگاهی نژادی که جغرافیایی داشته است. تاریخ‌نویسان عراقی که البته «اغلب به موقعیت جغرافیایی آسیب‌پذیر کشورشان و اثر آن بر روی شخصیت ملی و فردی خود اشاره کرده‌اند»^(۷۲) با این حال به خصلت ویژه خودآگاهی «سیاسی» شان کم توجهی کرده و آن را به قربانی مسایل ایدئولوژیک و نژادی برده‌اند. خاستگاه جغرافیایی خودآگاهی سیاسی عراقی در این زمان، همان ویژگی‌ای است که امروزه مورد کمترین توجهات از سوی نظریه پردازان رژیم کنونی عراق قرار دارد. این خودآگاهی ملی خصلتاً جغرافیایی که نتیجه نوینی از یک سلسله هجوم‌های مکرر و تاریخی است، در بنیاد امر، ماهیت خود را از دیالکتیک خشن و مداوم اقوام کوه‌نشین و جلگه‌نشین دریافت داشته است.

با ظهور اندیشه ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) در تاریخ اروپا و سپس انتقال روایت‌های مختلف آن به آسیا، رهبران عراق دریافتند که بین حالت طبیعی و معمولی خودآگاهی مندرج در حیات ملی عراق و ایجاد مشروعیت سیاسی از راه آماده‌سازی مردم برای هجوم، کمترین فاصله ممکن وجود دارد. اما فهم و دریافت این امتیاز مستلزم یک فهم مقدماتی بود: رهبران عرب به طور کلی دریافت‌ها بودند که برای ایجاد حس فداکاری ملی در میان مردم به نفع دولت، لازم است

علائق آنان از حد اجتماع قبیله‌گی در گذشته، به حد بالاتر از وفاداری به جامعه ملی ارتقا یابد. (۷۳) از نظر برگر، «اعراب از اینکه برای چیزی فداکاری کنند که بالاتر از خاندان یا ایل آنان باشد به لحاظ خصلتی ناتوان بودند». (۷۴) با این حال روشنفکران و سیاستمداران عراقی با تکیه بر خودآگاهی اندوهباری که از وقوف به صدها قرن انفعال و موضوعیت ناشی می‌شد، راحت‌تر و مؤثرتر از دیگر دولت‌های جوان عرب توانستند حس فداکاری ملی را برای کشور خود میان مردم پدید آورند. آنها به طور تقریباً موفق‌تری توانستند ملت‌سازی مدرن خود را به چندین هزار سال تاریخ یک منطقه پیوند زنند. این زمان، تاریخ، محور مشترک سیاستمداران عراقی و روشنفکران این کشور شده است؛ روشنفکرانی که بحس عمده‌ای از آنان پایبندی به آرمانهای ناسیونالیستی عراقی را وجه همت خود کرده‌اند. اندیشه و احساس ناسیونالیسم عراقی همچون یک نظام ارزشی مشترک، عامل پیوند میان طبقه سیاسی عراق (روشنفکران و سیاستمداران) شده است. به یمن همین همسویی، بر خلاف بسیاری از کشورها (خواه دموکراتیک خواه اقتدارگرا) که صحنه سیاست آنان آکنده از تنش‌ها و تخالفات میان روشنفکران نظریه پرداز و سیاستمداران عملگر است، اندیشه و عمل سیاسی در عراق مدرن، روندهایی کما بیش مطابق با یکدیگر پوییده‌اند.

ب) عوامل فرهنگی:

در فرایند تمرکز سیاسی تا حد تام‌گرایی سیاسی در عراق، نباید از نقش عوامل فرهنگی غافل بود. چنانکه دانسته‌ایم اولین نتیجه هجوم ساکنان مناطق مرتفع به واحدهای مدنی، خرابی و نابودی همه دستاوردهای زندگی اجتماعی بود. اما میل به حیات و تداوم زندگی بر همه چیز غالب می‌شود. در این رهگذر، آبراه‌ها، گذرگاه‌ها، مزارع و مؤسسات اجتماعی به هر حال باید ساخته می‌شدند. اما وظیفه ساختن این بار بر عهده اقوام فاتح می‌افتاد. فاتحین سپس خود تدریجاً به جمعیتی ساکن و محافظه کار بدل می‌شوند. شجاعت صحرائشینی نیز کم یا زایل می‌شد و آن‌گاه که قوم دیگری جمعیت فعلی را شکست می‌دهند، باز «دجله و فرات» خود را بر قوم تازه وارد تحمیل می‌کنند. بدین ترتیب عراق ویژگیهای قومی فراوان و فرهنگهای متفاوتی را تجربه و نقش مرز فرهنگی را ایفا کرده است. عراق مخصوصاً برای ایران و دستکم از زمان پارتیان به این سو، یک پل ارتباطی با دنیای بیژانس و غرب بوده است. تجربه کردن فرهنگها، بینش‌ها و مذاهب مختلف از سوی مردم ساکن در عراق، آثار ماندگاری را بر روحیات فرد عراقی نهاده است. از جمله آن آثار، یکی آن است که از نظرگاه فرهنگ سیاسی، عراق در طول تاریخ خود

نوعی نسبی‌گرایی و به تعبیری عدم تقید در مقابل ادعاهای ادیان مختلف بدست آورده است؛ حالتی که بر طبق آن، عراقی‌ها کمتر استعدادی برای پذیرش دین یا ایده‌ای به عنوان حقیقت کامل و مطلق داشته‌اند. به واقع، «مردم در عراق» با ایده‌های مختلف و ادیان گوناگون بیشتر کنار آمده‌اند، تا اینکه بخواهند از طریق آن به زندگی بپردازند. افسانه گیلگمش که از سوی نظریه‌پردازان دولتی عراق موضوع فرهنگسازی ملی قرار گرفته است، از قضا چنانکه خواهیم دانست، به خوبی این خصلت را برمی‌تابد. شاید بتوان عراق را گونه‌ای دایرة‌المعارف فرهنگی-دینی در نظر آورد: بودیسم، مانویت، مسیحیت، یهودیت، آیین زرتشت، اسلام و بسیاری از آیین‌های شبه دینی دیگر در این کشور رخ نمایانده و آنگاه همه یا بخشی از جایگاه خود را به آیین دیگر سپرده‌اند. بدین‌سان، ظرفیت اجتماع عراقی برای جای‌دهی گوناگونی‌های نظری در خود، بسیار بالا رفته است. این نکته حتی در قرن بیستم نیز توجه ناظران را بخود جلب می‌کرد. (۷۵)

فرد عراقی و به تعبیری انتزاعی‌تر اجتماع عراقی، به هیچ ایده‌ای به عنوان حقیقت دل نمی‌بندد. بنابراین در این اجتماع از پایمردی‌ها ایثارگرانه یا ژرف‌کاوی‌های عارفانه در راه احراز یا حفظ یک ایده یا حقیقت کمتر خبری می‌توان جست. حماسه گیلگمش که بنا به تصریح یک منبع رسمی دولت بعث عراق، قهرمان آن ویژگی‌های نوعی فرد عراقی را ارایه می‌کند، (۷۶) به خوبی حقیقت این مطلب را آشکار می‌سازد. گیلگمش که به سبب سرانجام خشنی که تسلیم آن می‌شود، از نوعی فحواى تراژیک برخوردار است، (۷۷) داستان به قربان بردن آرزوها به پیشگاه ضرورت‌هاست. گیلگمش (قهرمان داستان) بدنبال راز حیات جاوید می‌گشت ولی در انتها به این واقعیت سخت رسید که چنین حیاتی ممکن نیست، باید عینیت جاری را پذیرفت و چاره‌ای جز دلخوش کردن به آن وجود ندارد: «ای گیلگمش! چرا این سو و آن سو می‌روی؟ زندگی‌ای را که در جستجوی آتی نخواهی یافت. آنگاه که خدایان آدمی را سرشتند، مرگ او را تقدیر کردند. زندگی در دست آنهاست. تو ای گیلگمش شکمت را سیرکن، شب و روز را خوش باش. بساط عیش را بگسترا شب و روز سرخوش و دل آسوده باش... از جفتی که در آغوش توست، کام گیر...!» (۷۸)

این افسانه به خوبی روشن می‌دارد که چگونه «فرد عراقی» از آرزوهای مشخص و بلند تهی است. یک زندگی سخت و مشقت بار و سلطه همواره خشن جباران، در ذهن فرد عراقی ضرورت حاد و فوری و یا واقعیات درشت را به جای اسطوره‌های مقدس می‌نشانند. بدین ترتیب است که

می‌توان به درکی از نسبیت‌گرایی عراقی‌ها در طول تاریخشان رسید. کثرت‌گرایی نظری جامعه عراقی در این زمان از جمله خود را در این ضرب‌المثل معروف عراقی نمایش می‌دهد: «کتاب‌ها در مصر نوشته می‌شوند در لبنان چاپ می‌شوند و در عراق خوانده می‌شوند. خصلت فرهنگی لاقیدی و عدم حساسیت (و نه تساهل یا سعه صدر) به هر حال زاده‌گذر سده‌های طولانی است.

تاریخ طولانی سکولاریسم در عراق احتمالاً یکی دیگر از دلایلی است که به سبب آن ادیان و آیین‌ها به رغم کثرت‌شان نتوانستند پایداری نظری و تعصب دینی را به عراقی‌ها بقبولانند. از امپراتوری حمورابی به بعد، قدرت سیاسی در عراق به خوبی توانست از رشد و گسترش داعیه‌های اجتماعی و سیاسی دین یا مردان دین جلوگیری و آن را به سازمانی اجتماعی با کارکردهای محدود تبدیل کند.^(۷۹) عراقی‌ها از دیر باز و حتی در عهد باستان شاهد برد محدود امر دینی در جامعه خود بوده‌اند. این محدودیت چنانکه روشن است، به نفع گستردگی و افزایش قدرت سیاسی تمام شده است. در تاریخ عراق از آغاز تاکنون امر سیاسی یا قدرت تام مرحله تابویی مناسبات اجتماعی بود؛ یعنی سیر اندیشه‌ها یا کنش‌های اجتماعی - فرهنگی تا بدانجا تداوم می‌یافت که امر سیاسی از آنجا آغاز می‌شد. لاقیدی بنیادین اجتماع عراقی در قبال اندیشه حقیقت به نفع قدرت سیاسی بوده است. زیرا در خلأ ناشی از باورهای راسخ آیینی، برای توسعه عملکردهای قدرت سیاسی جای فراخی باقی می‌ماند.

به این عامل باید شرایط خطر بار و حساس ناشی از گوناگونی‌های فرهنگی را نیز اضافه کرد. منطقه بین‌النهرین از دیر باز موزاییکی از فرهنگهای مختلف بوده است و جالب آنکه این داورری حتی در مورد اولین اجتماع شهری بین‌النهرین یعنی تمدن سومری هم وجود دارد: «در مورد تمدن سومر... تنها اجتماع آن است که این تمدن از اختلاط فرهنگها و اقوام گوناگون پدید آمده است».^(۸۰) این‌گونه همزیستی طبیعتاً نطفه‌های ستیز را در خود داشته است. در تجزیه طلبی‌ها، زمینه‌های بالقوه ستیز میان فرهنگهای مختلف خود را می‌نمایاند. در این حال بدیهی است که فقط اقتدار شدید می‌توانست از خطر زایی حوزه‌های مختلف فرهنگی جلوگیری کند. اما این مطلب بخش کم اهمیت‌تر قضیه است. مهم‌تر آن است که در یک اتحاد حاصل از قدرت برهنه و خشن، هر قدر اتحاد سیاسی در ظاهر مستحکم بوده باشد، بذره‌های تفرق هیچگاه از میان نرفته است و هر زمان امکان سر باز کردن آن وجود دارد. می‌توان گفت در عراق تاریخی در حالی که اتحاد سیاسی به سختی حاصل می‌آمد، هر زمان به راحتی در معرض فروپاشی بود. دولت در

عراق باستان به سختی می توانست قدرت مطلقه خود را به عرصه جانها و باورها ی افراد عراقی تسری دهد. بیشتر به این دلیل که این افراد اصولاً خود از ساحت فردی یا فردیت بهره مشخصی نداشتند. بنابراین از این دیدگاه ظهور توتالیتراریسم در این دولت مستغنی بود. زیرا حوزه خصوصی ای وجود نداشت تا بخواهد به عرصه دولتی بپیوندد. در تاریخ عراق «دولت عراقی» تنها عامل فعال بود. اما به عنوان یک تفاوت آشکار که استثنائاً می تواند عراق باستان را از عراق مدرن جدا سازد، باید گفت، در عراق مدرن و مشخصاً در حکومت صدام حسین، نظر به بهره‌مندی این رژیم از برخی نهادهای سیاسی مدرن و نیز ارزشهای ملی‌گرایی باستان‌گرا که طبیعتاً دولت باستانی خود فاقد آن بود، حکومت صدام حسین توانست به آستان‌گونه خاصی از یک دولت تمامت‌خواهانه جهان سومی در رسد. این دولت اغلب آحاد طبقات متوسط جامعه ملی عراق را در خود هضم کرده و به نام جامعه عراقی دست به اقدام زد. نکته اخیر احتمالاً کمتر مجامله تحلیل‌گران سیاست و حکومت در عراق را بدنبال خواهد داشت.

تأثیر گوناگونی‌های فرهنگی بر فرهنگ سیاسی مردم عراق نیز قابل تأمل است. جدایی حوزه‌های فرهنگی زندگی انسانها از یکدیگر، علاوه بر اینکه فضای گسترده‌ای برای فعالیت‌های عنان‌گسیخته قدرت سیاسی پدید می‌آورد، سبب جدایی بیشتر احاد مردم از یکدیگر نیز می‌شد. متمایز دانستن افراد شمال از جمعیت عرب این کشور کار دشواری نیست اما واقعیت آن است که تفرّق و عدم یکدستی در میان اعراب عراقی نیز به غایت درجه وجود داشته است. از هم‌گسیختگی مداوم عراقی‌ها، حتی امروزه نیز برای هر تازه وارد نکته سنجی که به جامعه عراقی نظر می‌افکند، ملموس و قابل رؤیت است.^(۸۱) اروپاییان نیز هنگامی که وارد این سرزمین شدند، وحدتی را در آنجا نیافته بودند.^(۸۲) این ذره‌گی و گسیختگی تنها به علت خشونت مفراط دولت عراقی نیست که آحاد عراقی را پراکنده، درون‌گرا و نهایتاً «صوفی منش می‌ساخت - این ضرب‌المثل معروف عراقی که از هر سه تن عراقی، یک تن شاعر است بی شک بدون ارتباط با همین حقیقت نیست. ذره‌گی یاد شده به علاوه ناشی از جهانهای متفاوتی که ایده‌ها و آیین‌های مختلف در طول تاریخ این کشور عرضه کرده‌اند، نیز هست. این تنوع غیر قابل تحویل به اتحاد یا هماهنگی، مانع ایجاد هویت تاریخی و مالاً حس یا اراده‌عمل جمعی شده است. پژوهشگر تاریخ عراق، اگر نخواهد از نیمه دوم قرن بیستم به این سوتر بیاید، هرگز نمی‌تواند از پرشور لحظاتی سراغ گیرد که تمامیت ملت عراق در آن لحظه به تجلی در آمده باشد؛ حال آنکه کاملاً به عکس، کمتر ملتی را می‌توان یافت که چنین لحظات شکوهمندی را تجربه نکرده باشد. در

تمامی طول تاریخ عراق، توده‌های ساکن در این کشور عنصری در سایه و برکنار بودند. در سلسله مداومی از آمد و شد حکومتها، عراقی‌ها فقط نظاره می‌کردند. مردم عراق را شاید از نظر تاریخی بتوان در عداد غیر سیاسی‌ترین مردمان جای داد. در عین حال آن‌گونه که از عملکرد حکومتها در عراق می‌توان نتیجه گرفت، دستکاری در عواطف این مردم همواره میسر بوده است. اینکه همسرای توده‌ها با یک حکومت یا حاکم قدرتمند به نسبت خشونت و جباریت آن، راحت‌تر و بیشتر ممکن است، از زمرهٔ عجایب تاریخ عراق است. مدایح شاعران عراق دربارهٔ حجاج بن یوسف ثقفی بسی بیشتر از همین مدایح در وصف علی (ع) است.^(۸۳) روانشناسی ویژه و غیر متعارف فرد عراقی را باید همچون یک اصل موضوعه در نظر داشت. در ادوار عراق مدرن، وقتی حکومتی سقوط می‌کرد، مردم آماده بودند که برای ابراز شادی به خیابانها بریزند و وقتی همین حکومت هم ساقط می‌شده باز هم مردم برای دست‌افشانی و پایکوبی آماده بودند.^(۸۴) این روند کم‌نظیر در بنیاد خود حاکی از ورود غیر نظام‌مند و نهادینه نشده ایده‌ها و ارزشهای متعارض به داخل واحدهای مدنی بین‌النهرین است. واقعیت یاد شده که تا قبل از ظهور صدام حسین به کرات در مورد حکومت‌های عراق مدرن مشاهده می‌شد، از نمونه‌های تأمل برانگیز مشابهی در تاریخ کهن عراق برخوردار است. آیا یک رهبر جبار نمی‌تواند از این روانشناسی توده‌ای ویژه، با هدف ایجاد یک حال و هوای کاریزماتیک برای خود مایه برگیرد؟ اگر چنین باشد، باید پذیرفت که در عراق فاصله‌ای بین خشونت و تقدس وجود ندارد. در گامی بالاتر، آیا توده‌ها در عراق پیام تازه‌ای برای ماکس وبر و شاگردان او ندارند؟ معنایی از کاریزما که مردم، ساکن در عراق آمادهٔ اعطای آن به رهبران خود هستند، این بار از زمین می‌جوشد، نه از آسمان؛ از افراد ذره شده ناشی می‌شود نه از سنت‌های قویم و از خشونت می‌زاید نه از معنویت.

به راستی در کجای جهان این احتمال وجود دارد که مردی از طریق شدت خشونت‌هایش به قدرتی معنوی نایل شود؟ انعقاد چنین رابطه‌ای حسب تصور، فقط در جهان باستان می‌تواند ممکن شود. همچون دیگر ویژگیهای روانشناسانه و جامعه‌شناسانهٔ فرد عراقی، این یکی نیز ریشه در تاریخ عراق دارد؛ تاریخی که بواقع تاریخ «دولت عراقی» است.

شادیهایی که عراقی‌ها در طول تاریخ معاصرشان از سقوط هر رژیمی آشکار ساخته‌اند تا چه حدیک واکنش روانی ناخودآگاه در قبال سده‌هایی طولانی از حقارتها و خشونت است که به طور مداوم رژیم‌های جبار و به بیانی انتزاعی، «دولت عراقی» بر آنها روا می‌داشته‌اند؟

نتیجه‌گیری:

تاریخ عراق، تاریخ دولت عراق است. به عبارتی، تاریخ سیاسی عراق، همانا تاریخ این کشور است. دولت عراقی به واقع تنها متغیر مستقل تاریخ عراق است. جامعه عراقی را دولت عراقی ساخته و دولت عراقی، خود محصول حقیقت تاریخی اولویت امر نظامی در اجتماعات «سرزمین بین دو رود» است. اولویت امر نظامی نیز چنانکه دیدیم، به نوبه خود حاصل وضعیت جغرافیایی ویژه منطقه بین‌النهرین بوده است؛ منطقه‌ای که ادیان و فرهنگ‌های مختلفی به خود دیده، اما «گیلگمش» وار به هیچ چیز دل نسپرده و اینک فاقد هر گونه تداوم و ابدیتی است. به لحاظ فرهنگی، عراق یک تاریخ بی‌هویت را به محقق می‌نمایاند که همواره برای متعین شدن، محتاج مردان خشنی از بیرون یا درون بوده است. این وضعیت در دوران جدید نیز تداوم یافت. هنوز هم اجتماع عراقی به وسیله تحركات «دولت عراقی» به تصور کشیده می‌شود.

یادداشت‌ها:

- 1- Christian Moss Helms, *Iraq Eastern Flank Of the Arab World*, (Washington D.C.: Bruking Institution, 1983) PP.42-43.
- 2- Helen Chapin Metz (ed.by), *Iraq, a Country Study*, (Washington D.C.: American University, 1979) PP.3-4.
- 3- Efraim Karsh and Inari Rautsi, *Saddam Hussein, A political Biography* (N.Y.: The Free Press, 1991) P.13.
- ۴- با توجه به آنکه امپریالیسم روس هم در شکل فیزیکی عام خود که دوره تزاری را هم شامل می‌شد، و هم در شکل فکری‌اش (کمونیسم) اغلب از ناحیه مرزهای آن آغاز می‌شد، این نکته بسیار جالب است که حزب کمونیست طرفدار شوروی در عراق زودتر از همتای ایرانی آن پدید آمد؛ حال آنکه ایران در همسایگی شوروی قرار داشته است.
- 5- Karsh and Rautsi, op. cit., PP. 12-13.
- 6- Bassam Tibi, *Arab nationalism, A critical enquiry*, Tr. by Marain Faroug Sluglett and Peter sluglett (N.Y.: St. martin's Press, 1991) P.121.

۷- سامر الخلیل، *جمهوری وحشت (سیاست عراق امروز)*، ترجمه: احمد تدین (تهران: ۱. کویر، ۱۳۷۰) ص. ۲۴۴.

۸- ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریان‌پور (جلد اول، مشرق زمین، گهواره تمدن، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷) ص ۱۴۸.

۹- ماکس وبر، *شهر در گذر زمان*، ترجمه: منصوره شیوا رضوی (چاپ اول، تهران: انتشار، ۱۳۶۸) ص ۱۱۷.

۱۰- همان، ص ۱۰۴.

- ۱۱- ملیت عراقی از دیدگاه سامر خلیل حتی هم اکنون نیز وجود ندارد. ر.ک: پیشبینی ص ص ۲۰۰-۱۹۹. بدین ترتیب باید گفت که وی نمی پذیرد که تاریخ سیاسی عراق از آغاز قرن بیستم وارد دوره تازه ای شده است.
- ۱۱- ن. ک: کارل یاسپرس، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمد حسن لطفی (چاپ دوم، تهران: ۱. خوارزمی، ۱۳۶۳) ص ۷۶.
- 13- Fredrich W. Axeigard, *A New Iraq?, (The Gulf war and Implications for U.S policy*, (N.Y., London: preayer, 1988) P.5.
- 14- Moss Helms, *op. cit.*, P.37.
- 15- *Ibid.*, PP.42-43.
- 16- M.E. Yapp, *The Making of Modern Near East*, (London: long man, 1982) P.85.
- 17- George Harris, *Iraq: It's People, It's Society, It's Culture*, (New haven: Harf press, 1955) PP.14-15.
- ۱۸- یاسپرس، پیشبینی ص ص ۹۰-۷۷
- ۱۹- مایکل لودی، «مارکسیستها و مسأله ملی»، ترجمه خشایار دیهیمی، *نگاه نوه*، شماره ۴ (دی، ۱۳۷۰) ص ۱۳۴.
- ۲۰- آنتونی ناتینگ، *ناصره*، ترجمه عبدالله گله داری (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۳) ص ۳۳۹. کارش و راتسی نیز با این مفهوم کار کرده اند: *op.cit.*
- 21- Tibi, *op. cit.*, 121-22
- 22- Mets, *op.cit.*, pp.88-9. Also see, Yapp, *op. cit.*, PP. 334-37.
- 23- fredrich W.Axelgard, *Irag in Transition* (George town: west view Press,1988) P.15.
- 24- Metz, *op.cit.*, p.4.
- 25- seton Lloyd, *Ruined Cities of Iraq* (Oxford: Oxford Unive. Press, 1942) P.90.
- ۲۶- علی ظریف الاعظمی، *کارنامه دولتهای ایرانی در عراق*، ترجمه محمد بدیع (بی جا: بی نا، ۱۳۵۱) ص ۱۷۹.
- 27- Moss Helms, *op.cit.*, p.45
- ۲۸- ظریف الاعظمی، پیشبینی ص ص ۸۴-۱۸۰.
- ۲۹- تأثیرات پراهمیت ایران بر عراق هرگز به گذشته های تاریخی محدود نمی شود. این تأثیرات به روشنی تا زمان حال نیز تداوم یافته است. بدین ترتیب می توان پرسید احساس مدرن ناسیونالیسم عراقی تا چه اندازه مدیون ایران تاریخی است؟ متأسفانه این پرسش تاکنون مورد توجه چندانی قرار نگرفته است.
- 30- See, Abdel- Jawad Daoud El-Basyi, *Aspects of Iraqi Culture policy, Studies and Documents on Cultural Policy*, (Unesco, 1980)PP.10-12.
- 31-Routsi and Karsh, *op.cit.*, P.174.
- ۳۲- « وحدت ناهوشیار جامعه بین النهرین » ایده ای متعلق به کارل یاسپرس است. ن. ک: پیشبینی ص ص ۲۳-۲۲.

- ۳۳- شهاب الدین صراف، *القوة والضعف والوحدة والتجزیه فی العراق*، قرآآت سیاسیه، السنه الاولی، العدد الاول و الثانی (ربیع و الصیف، ۱۹۹۱) رقم الصفحه. ۹۸.
- ۳۴- دورانت، *پیشمین*، ص ۳۱۷.
- ۳۵- به نقل از: احمد بهمنش، *تاریخ ملل قدیم آسیای غربی* (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹) ص ۱۴.
- ۳۶- این مطلب در جزوه "فی سبیل البعث" متعلق به میشل علق بسط یافته است.
- ۳۷- برای مطالعه بیشتر در مورد کارکردهای اجتماعی اساطیر در تاریخ منطقه ن. ک: ساموئل هنری هوک، *اساطیر خاورمیانه*، ترجمه علی اصغر بهزادی و فرنگیس مزداپور (تهران: انتشارات روشنگران، بی تا) ص ص ۸۵-۵۰.
- ۳۸- بهمنش، *پیشمین*، ص ۷۷.
- ۳۹- تا آنجا که نگارنده مطلع است واحد پژوهش کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان زمانی مشغول اجرای تحقیق درباره مبادی مشروعیت در دولتهای بین‌النهرین بوده است.
- ۴۰- دورانت، *پیشمین*، ص ۲۶۱.
- ۴۱- ن. ک: صراف، *مصدر سبق فکره*، ص ۱۲۷.
- ۴۲- *المصدر نفسه*، ص ۱۱۷.
- ۴۳- *المصدر نفسه*، ص ۱۲۱.
- ۴۴- دورانت، *پیشمین*، ص ۲۶.
- ۴۵- صراف، *مصدر سبق فکره*، ص ۱۱۰.
- 46- Lloyd, *op.cit.*, p.90.
- 47- ویر، *پیشمین*، ص ۶۹.
- 48- Moss Helms, *op.cit.*, p.37.
- 49- *Ibid.*, p.42. Also See Metz, *op.cit.*, PP.3-4.
- 50- *Ibid.*, P.3.
- 51- Harris, *op.cit.*, P.32.
- ۵۲- پتر مونت، جرالدملیک و مائکوم واگ استاف، *خاورمیانه*، ترجمه محسن مدیر شانه چی، محمود رمضانزاده، علی آخشینی (مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹) ص ۴۴۷.
- ۵۳- پی‌زن رشیدرو، *سقوط بغداد و حکمروایی مغولان*، در *بغداد*، ترجمه اسدالله آزاد (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸) ص ۴۸.
- ۵۴- همان، ص ۲۲۹.
- 55- Metz, *op.cit.*, P.18

56- Harris, *op.cit.*, PP.66-67

57- Yapp, *op. cit.*, PP.330-32.

58- Metz, *op. cit.*, P.5.

59- Harris, *op.cit.*, P.65.

۶۰- بدین ترتیب آیا می توان طرحی از یک سوسیالیسم باستانی ترسیم کرد؟ دستکم نظریه پردازان بعضی بر داشتن زمینه های تاریخی سوسیالیسم خود تأکید دارند. از سوی دیگر نیز می دانیم که اعراب همواره نسبت به مالکیت خصوصی، به عنوان وجهه نظری در فرهنگ سیاسی خود، بدین بودند. در مورد این مطلب ن.ک:

Morroe Berger, *Arab World Today* (N.Y.: Anaborbook, 1962) P.354-56.

۶۱- رشیدوو، پیشین، ص ۲۲۶

۶۲- این ایده متعلق به هگل است که در استادات بعدی به عنوان یک تاریخ دان با اوسروکار خواهیم داشت. ن.ک: گ.و. هگل، *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت. (تهران: دانشگاه صنعتی آریامهر، ۱۳۵۶) ص ۲۵۸.

63- See, Metz, *op.cit.*, p.209.

۶۴- در مورد روابط تاریخی عراق و سوریه ن.ک: رشیدوو، پیشین، ص ۱۱۹-۱۱۸

۶۵- هگل، پیشین، ص ۲۶.

۶۶- همان

۶۷- همان، ص ۲۶۱.

68- Moss Helms, *op.cit.*, P.43.

69- *Ibid.*

۷۰- ن.ک، هنری لوکاس، *تاریخ تمدن*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ (جلد اول، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶)، ص ۹۸. نیز ن.ک: دوران، پیشین، ص ۵۰-۱۴۹.

71- Moss Helms, *op.cit.*, p.42.

72- See, *Ibid.*, P.44.

73- Berger, *op.cit.*, PP.353-54.

74- Harris, *op.cit.*, PP.9-10.

۷۵- مجید خدوری، *ناسیونالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، (تهران: انتشارات الهام، ۱۳۵۷) مقدمه مترجم.

76- El-Basri, *op.cit.*, p.10

۷۷- یاسپرس، پیشین، ص ۷۶.

۷۸- هوک، پیشین، ص ۷۱.

۷۹- دورانت، پیشین، ص ص ۶۲-۲۶۱-۲۷۳.

80. Mets, *op.tic.*, P.6.

۸۱- تیری دژاردن، *صد میلیون عرب، ترجمه حسین بهری*، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۲)، ص ص ۱۸-۲۱۷.

82- Yapp, *op.cit.*, PP.137-38.

۸۳- سید جعفر شهیدی، *زندگانی علی ابن‌الحسین (ع)*، (چاپ چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱)، ص ص ۱۰۲-۱۰۰.

۸۴- احمد تدین توصیف هنرمندانه‌ای از این خصلت بدست داده است ن.ک: سامرالخلیل، پیشین، مقدمه مترجم.

